

## تحقیقی درباره مرغ افسانه‌ای، ققنوس

سجاد آیدنلو\*

### چکیده

ققنوس از مرغان افسانه‌ای متون ایرانی (فارسی و عربی) است که اصل داستان آن خاستگاه غیر ایرانی دارد. کهن‌ترین توصیف این پرنده بدون آوردن نامش در *البلدان*، *گرشاسپ‌نامه* و *تحفه‌الغرائب* است و *المعتبر فی الحکمه* بغدادی به زبان عربی نخستین اثری است که آن را با ذکر نام معرفی کرده. ققنوس در ادبیات کهن فارسی بسیار کم (حدود بیست بار) و در ادب معاصر فراوان مورد توجه شعرا و نویسندگان قرار گرفته است. در این مقاله پس از نگاهی به مهم‌ترین مآخذ فارسی و عربی مربوط به ذکر نام و یا معرفی این پرنده، همه ویژگی‌های آن از این متون استخراج و طبقه‌بندی شده است. سپس تمام شواهد کاربرد آن در شعر گذشته فارسی و بعضی نمونه‌های مهم آن در شعر معاصر آورده و بررسی شده است. در پایان نیز به مرغان مشابه ققنوس در برخی منابع و همانندی‌های این مرغ با فونیکس روایات غربی پرداخته شده.

**کلیدواژه‌ها:** ققنوس، متون فارسی و عربی، شعر فارسی، فونیکس.

### ۱. مقدمه

ققنوس / ققنوس پرنده شگفتی است که در سنت ادبی ایران (شعر کهن و معاصر) به دو ویژگی مهم شناخته می‌شود. یکی برآمدن آوازهای خوش از سوراخهای متقار آن و دیگر، خودسوزی در پایان عمر و زادن ققنوسی دیگر از خاکستر او. با اینکه ققنوس از مرغان افسانه‌ای است و در شعر معاصر فارسی فراوان دست‌مایه توجه و مضمون‌پردازی قرار گرفته، پژوهش جامعی درباره آن انجام نشده است و هر آنچه در این باره نوشته شده

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ارومیه، aydenloo@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۵

صرف نظر از یکی دو استثناى خاص، یا بسیار کوتاه و کلی است و یا تکرارِ مطالبِ منابعِ دیگر بدون جستجو در اشاراتِ متون کهن فارسی و عربی.

در نوشته‌های معاصران - غیر از فرهنگهای فارسی - ظاهراً نخستین توجه به ققنوس در *نیرنگستان* صادق هدایت (چاپ ۱۳۱۲ ه.ش) است که دو گزارش از *نزهة القلوب* و *عجایب المخلوقات* را دربارهٔ این پرنده آورده<sup>۱</sup> و به اقتباس نام و افسانهٔ آن از فونیکس یونانی اشاره کرده است (ر.ک: هدایت، ۱۳۸۵: ۱۵۰). پس از ایشان آقای اکبر داناسرشت در نامه‌ای در *مجلهٔ راهنمای کتاب* (شهریور ۱۳۳۸) به ذکر نام و توضیح ققنوس در کتابهای *الهند، البصائر النصیریة* و *منطق الطیر* توجه کرده و آن را همان قو دانسته‌اند (ر.ک: داناسرشت، ۱۳۳۸: ۳۵۵ و ۳۵۶). مرحوم استاد گوهرین در *تعلیقات منطق الطیر* (چاپ ۱۳۴۲) - که نام و داستان این مرغ در آن آمده - توضیحات *برهان قاطع* را بازنوشته و به دو کتاب *نفائس الفنون* و *دایرة المعارف بریتانیا* ارجاع داده‌اند (ر.ک: عطار، ۱۳۷۴: ۳۲۹). در جلد دوم *دایرة المعارف فارسی* (چاپ ۱۳۴۵) مدخل کوتاهی به «ققنس» اختصاص داده شده است (ر.ک: دایرة المعارف فارسی، ۱۳۸۷: ج ۲/ ۲۰۷۲) و شادروان جمال‌زاده در سال ۱۳۴۸ مطلبی با نام «داستان مرغ ققنس» در دورهٔ جدید *مجلهٔ کاوه* (چاپ مونیخ آلمان) نوشته‌اند که نگارنده آن را ندیده و مشخصاتش را از فهرست *مقالات فارسی* زنده یاد استاد افشار آورده است (ر.ک: افشار، ۱۳۸۴: ۲۱۹، ش ۳۸۶۲). حدود بیست سال بعد در *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی* (چاپ ۱۳۶۹) مدخل کوتاهی دربارهٔ «ققنوس» آمده (ر.ک: یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۴۱ و ۳۴۲) که بعد از این تاریخ غالباً یکی از منابع کسانی بوده است که دربارهٔ ققنوس مطلبی نوشته‌اند. مرحوم دکتر محمدی در *فرهنگ تلمیحات شعر معاصر* (سال ۱۳۷۴) با ذکر شواهدی از شعر نیما توضیحاتی در چهار بند دربارهٔ ققنوس نوشته‌اند (ر.ک: محمدی، ۱۳۸۵: ۳۵۱ و ۳۵۲). در مدخل «ققنوس» در *جلد نخست دانشنامهٔ ادب فارسی* (۱۳۷۵) ضمن استفاده از مطالب منابع پیشین نمونه‌هایی از ذکر نام این مرغ در شعر گذشتگان و معاصران آمده است (ر.ک: وهابی، ۱۳۷۵: ۶۹۱ و ۶۹۲). در حدود جستجوهای نگارنده کامل‌ترین نوشتهٔ فارسی دربارهٔ ققنوس مقالهٔ «ققنوس طرفه مرغی در هیئت آتش» به قلم آقای عزیز شبانی است که در تابستان ۱۳۷۷ در *مجلهٔ آموزش زیان و ادب فارسی* چاپ شده و بیشترین آگاهی‌ها را دربارهٔ این پرنده از مآخذ گوناگون گرد آورده است (ر.ک: شبانی، ۱۳۷۷: ۶۰-۶۵) ولی عجیب اینکه در هیچ یک از یادداشتها و مطالبی که پس از سال ۱۳۷۷ دربارهٔ ققنوس نوشته شده به این مقاله توجه و استناد نشده است. از سال

۱۳۷۷ تا هنگام نگارش این سطور در میان منابعی که به ققنوس پرداخته‌اند و نگارنده دیده است فقط در تعلیقات دکتر شفیع کدکنی بر منطق‌الطیر (سال ۱۳۸۳) نکات و مآخذ جدیدی آمده است (ر.ک: عطار، ۱۳۸۳: ۶۴۹-۶۵۱ تعلیقات) و مقالات و مداخل دیگر مطلب تازه‌ای ندارند.<sup>۲</sup>

## ۲. بحث و بررسی

یادکرد نام ققنوس / ققنس و توصیف ویژگی‌های آن در متون فارسی و عربی سابقه کهنی دارد. در این منابع در موارد معدودی وصف این مرغ بدون ذکر نام آن آمده که اشاره خواهد شد. از سوی دیگر گاهی ققنوس / ققنس در قالب داستانهای منظوم یا مثنوی نقش و حضور دارد و این نشان می‌دهد که توجه به این پرنده شگفت در مآخذ قدیمی صرفاً به شکل ذکر نام یا توصیف مطلق جزو عجایب المخلوقات نیست و راویان آن را در برخی روایات پهلوانی یا غنایی وارد کرده‌اند.

قدیمی‌ترین منبع داستانی که در آن گزارشی درباره ققنوس - البته بدون آوردن نام این پرنده - می‌یابیم گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی (سروده ۴۵۸ ه.ق) است. به روایت این متن، گرشاسپ در سیاحت هندوستان به جزیره‌ای به نام اسکونه می‌رسد و در آنجا این مرغ شگفت را می‌بیند. چون این توصیف کهن و اصیل در نوشته‌های مربوط به ققنوس تقریباً مورد توجه قرار نگرفته است همه بیت‌های آن را می‌آوریم:

ز ناگاه دیدند مرغی شگفت	که از سخ آن گه نوا برگرفت
به بالای اسپ به برگستان	فروشته پر بانگ‌داران نوان
ز سوراخ چون نای منقار اوی	فتاده در آن بانگ بسیار اوی
بر آن سان که باد آمدش پیش‌باز	همی زد نواها به هرگونه ساز
فزونتر ز سوراخ پنجاه بود	که از وی دمش را برون راه بود
به هم صد هزارش خروش از دهن	همی خاست هر یک به دیگر شکن
توگفتی دو صد بریط و چنگ و نای	به یک ره شدستند دستان‌سرای
فراوان کس از خوشی آن خروش	فتادند و زیشان رمان گشت هوش
یکی زو همه نعره و خنده داشت	یکی گریه ز اندازه اندر گذاشت

وی آوا درافکنده زان سان به کوه	به نظاره گردش سپه هم‌گروه
بسی هیزم آورد هر سو فراز	چو بُد یک زمان از نشیب و فراز
پس از بادِ پر آتش اندر فکند	یکی پشته سازید سهم بلند
شد اندر میان خویشان را بسوخت	چو هیزم ز باد هوا بر فروخت
هم از سوزش و ناله زار اوی	سپه خیره ماندند در کار اوی
ز روم آمد آرامش ایدر گرفت	به گرشاسپ ملاح گفت این شگفت
ولیکن چو سالش برآید هزار	مر این را نه کس جفت بیند نه یار
بیاید بسوزد تن خویشان	ز گیتی شود سیر وز جان و تن
یکی مرغ خیزد چو او نیز باز	ز خاکش از آن پس به روز دراز
که بر بانگ او ساختند ارغنون	به روم اندر ایدون شنیدم کنون

(اسدی، ۱۳۱۷: ۱۶۰ و ۱۶۱، ب ۳۳-۵۱)

اسدی داستانه‌های منظومه خویش را بر اساس مأخذی منشور (احتمالاً کتاب/خبر گرشاسپ ابوالموید بلخی یا بخشی از شاهنامه) او) به نظم کشیده است و از اینجا می‌توان گفت که سابقه آشنایی با ققنوس در روایات و منابع فارسی حداقل به سده چهارم (زمان زندگی ابوالموید بلخی) می‌رسد و چون ابوالموید نیز از مأخذ قبل از خود به ویژه آثار پهلوی یا ترجمه‌های عربی آنها استفاده کرده است این حدس نامحتمل نخواهد بود که بگوییم شاید شناخت و توصیف ققنوس - البته بی ذکر نام این مرغ - به ایران پیش از اسلام و عصر ساسانی برمی‌گردد.

دومین متن داستانی که ققنوس - این بار با تصریح به نامش - در آن حضور دارد قصه مهر و ماه (ظاهراً از قرن ۹ ه.ق) است. در اینجا مهر و یارانش در جزیره‌ای «بالای آن درخت [سرو] مرغی دیدند کلان و منقش و رنگهای آراسته و منقاری دراز و سوراخهای بسیار در منقار داشت» (قصه مهر و ماه، ۱۳۸۹: ۵۱). عندلیب، پسر همای پری، درباره این مرغ می‌گوید «این جانور که بر سر درخت می‌بینی که آوازهای به‌لطف دارد چنانچه حکما علم موسیقی را از آواز او یاد گرفته‌اند» (همان: ۵۲). در ادامه داستان «یاران بسیار گریستند و نعمات گرم شد چنانچه ققنوس نیز در ناله و زاری درآمد» (ص ۵۴).

در کهن‌ترین طومار نقلی فعلاً شناخته شده (کتابت ۱۱۳۵ ه.ق) از این مرغ دو بار با نامهای ققنوزه و ققنوس یاد شده است. بار نخست، فرامرز آن را می‌بیند و می‌گیرد تا به

کیخسرو پیشکش کند (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۰۴) و بار دوم پسر او جهان-بخش در مسیر هفت‌خانش با این پرنده مواجه می‌شود که خود را می‌سوزاند (ر.ک: همان: ۷۵۰). گزارش دوم، مفصل‌تر و بسیار به روایت *گرشاسپ‌نامه* شبیه است و به احتمال فراوان از آن تقلید و به یکی از فرزندزادگان گرشاسپ نسبت داده شده است.

در روایات شفاهی و باورهای عامیانه تاجیکستان به ققنوس، در داستان رستم و سهراب نقش داده شده است. به عقیده تاجیکان این پرنده قطره‌ای از خون سهراب را به منقار می‌گیرد و بر رخسار ته‌مینه - هنگامی که خفته است - می‌افشاند و زمانی که برای خودسوزی هیزم گرد می‌کند و آواز می‌خواند در واقع ماجرای کشته شدن پسر (سهراب) به دست پدر (رستم) را به نوا می‌سراید (ر.ک: شیرمحمدیان و عابدزاده، ۱۹۹۶: ۶۲ و ۶۳).

منابع غیرداستانی یادکرد و وصف ققنوس - با یا بی ذکر نام آن - شمارشان بیشتر است. قدیمی‌ترین این گروه از *مآخذ البلدان* ابن فقیه همدانی (تألیف: ظاهراً حدود ۲۸۹ و ۲۹۰ ه.ق) است که به نقل از طیمات حکیم از مرغی با برخی خصوصیات مشابه ققنوس سخن گفته است «ذکر طیمات حکیم فی کتاب الحيوان ان بالمشرق طائراً يقال له بنجس فی مدینه يقال له مدینه الشمس و لیس له اثنی و لا شکل یشبهه و اهل تلك المدینه یعدون الشمس و یسجدون لها عند طلوعها و تسمى المدینه اغفطوس و هذا الطائر یكون بها و یعرف فی غیرها فاذا اراد الله باذنه فیجمع بمنقاره شیئاً کثیراً من عیدان الدارصینی ثم لایزال یضرب تلك العیدان بجناحیه مکباً علی ذلک لایفتر حتی تشتعل ناراً فاذا علا لهبها قذف نفسه فیها حتی یحترق و تاكله النار فیصیر رماداً فاذا کان بعد ایام یعرفون عددها تصور من ذلک الرماد دوده کبیره فلاتزال تکبر حتی تصیر مثل الفراخ ثم ینبت الله له جناحین و ریشاً و تعود صوره ذلک الطائر لایغادر منه شیئاً و اهل هذه المدینه ینذرون ان ذلک یکون فی کلّ خمسائه» (ابن الفقیه، ۱۴۱۶: ۴۱۵).

*تحفه الغرائب*، تألیف اواخر قرن پنجم و پس از سرایش *گرشاسپ‌نامه* اثر دیگری است که توصیف مرغی عجیب در هندوستان را آورده که گرچه مانند گزارش ابن فقیه و اسدی طوسی بدون ذکر نام پرنده است و ویژگی‌های آن با اختلافهایی جزئی همانندی بسیاری با ققنوس متون دیگر دارد «در هندوستان مرغی هست که نر با ماده چون جفت گیرد و وقت خایه نهادن او بود هیزم گرد کنند به مقدار آن که چون خانه‌ای بسازند و در آن خانه شوند. چون نر و ماده منقار بر هم بسایند و از آن سودن منقار ایشان آتش بجهد و در آن هیزم افتد و همی سوزد تا آن وقت که نر با ماده بسوزد و هر دو خاکستر شوند. بعد از آن

چون باران آید در آن خاکستر کرمی پدید آید و آن کرمها پر برآرند و مرغ شوند همچنان و بپرند و باز جفت گیرند و همچنان گشنی کنند که گفتیم» (الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۱۹۹ و ۲۰۰). در حدود جستجوهای نگارنده سومین منبعی که پس از *البلدان و تحفه الغرائب* ققنوس را بدون اشاره به نام این پرنده توصیف کرده *الملل و النحل* شهرستانی (تألیف ۵۲۱ ه.ق) است (ر.ک: شهرستانی، ۱۳۵۸: ج ۲/ ۴۲۵ و ۴۲۶ متن و زیرنویس).

نکته جالب توجه این است که نخستین شواهد کاربرد نام این مرغ شگفت مربوط به کتابهای منطقی و مباحث علم منطق است نه چنانکه انتظار می‌رود متون داستانی یا کتب عجایب المخلوقات. برای نمونه ابن ماجه (وفات: ۵۳۳ ه.ق) دانشمند اندلسی در حواشی خویش بر *منطقیات* فارابی نام این پرنده را به صورت «ققنس» آورده است «و لیست انواعاً له کالثلج و ققنس تحت الایض...» (فارابی، ۱۴۰۸: ج ۳/ ۵۶). ابن سهلان الساوی نیز در *البصائر النصیریة* (تألیف میان ۵۲۱-۵۲۶ ه.ق) لفظ «ققنس» را به کار برده و به پرنده بودن آن هم تصریح کرده است «و اما اللایم بسبب امر خارجی فمثل الاسود و الذکر و الانثی للحوان و الایض للطائر المسمی ققنساً» (ابن سهلان الساوی، ۱۳۸۳: ۷۱). ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵ ه.ق) دیگر عالم اندلسی نیز چندین بار نام «ققنس» را استعمال کرده است (ر.ک: ابن‌رشد، ۱۹۸۳: ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴ و ۲۷۵).

کهن‌ترین منبعی که ققنوس را با آوردن نام این مرغ معرفی کرده کتاب *المعتبر فی الحکمه* ابوالبرکات بغدادی (وفات ۵۴۷ ه.ق) است. اولین بار دکتر شفیع کدکنی در *تعلیقات منطق الطیر* به این سند توجه و توضیح آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند (ر.ک: عطار، ۱۳۸۳: ۶۵۰ *تعلیقات*). به دلیل اهمیت و قدمت این گزارش، عین متن عربی آن را نقل می‌کنیم «... فی نوع واحد من الطیر یقال له البیضانی یسمیه الیونان ققنس قالوا انه لیس فی ذکر و لا انثی و انما یوجد فی واحد لا یتتمیز فی ذکوره من انوثته و تولیده هو ان ذلک الواحد اذا اسن و انتهت مدته ناح علی نفسه علی رؤس الجبال الشامخه باصوات عجیبه شجیه تخرج من اثقاب فی مقاره مثل اثقاب الزمر و فی کل ثقب غده یفتحه برفعها و یسلده بها حیث یشاء کفعل الزامر باصابعه و یکمن له الناس لسماع تلک الالحن و الاصوات العجیبه الشجیه ثم یجمع لنفسه خطباً و یضرم فی ناراً و یلقى نفسه الی تلک النار علی جبل شامخ لا تهب فیہ الریاح فیحترق و یصیر رماداً فیتولد من رماده فی موضعه شخص مثله» (بغدادی، ۱۳۷۳: ج ۲/ ۲۶۶ و ۲۶۷).

این موضوع، مهم و درخور تأمل است که به رغم تقدّم توصیف ققنوس در متون فارسی، نخستین کاربردهای نام این مرغ افسانه‌ای به صورت «ققنس» در منابع عربی است. بر این گواهی‌های کهن باید این جمله از رسائل شیخ اشراق (۵۴۹-۵۸۷ ه.ق) را هم افزود که «فاذا تیقن الانسان وجود طیر یقال له ققنس و لم یشاهده و طلب خصوصه» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۲-۵۵).

در آثار فارسی *منطق الطیر عطار* (۵۵۳-۶۲۷ یا ۶۲۸ ه.ق) قدیمی‌ترین و در عین حال مشهورترین متنی است که در یک «حکایت و تمثیل» اوصاف ققنوس را با ذکر نام آن آورده (ر.ک: عطار، ۱۳۸۳: ۳۳۶ و ۳۳۷، ب ۲۳۳۴-۲۳۶۳). حکایت *منطق الطیر* با این بیت معروف آغاز می‌شود:

هست ققنس طرفه مرغی دلستان      موضع این مرغ در هندوستان

(همان: ۳۳۶، ب ۲۳۳۴)

پیش از عطار، محمد بن محمود طوسی در *عجایب المخلوقات* خویش (تألیف بین ۵۵۶-۵۷۳ ه.ق) گزارشی همسان *البلدان* ابن فقیه آورده و نام مرغ را اغینیلوس و به تعبیر رومیان، اعطقوس نوشته است که در متن *البلدان* - ظاهراً به سهو - با تلفظ «اغفطوس» نام شهر محل سکونت این پرنده است. این گزارش هم قدیمی است و باید باز آورده شود «از جمله مرغان اغینیلوس شگفت است به ترکستان بود، بوی خوش دارد ... این مرغ به هندوستان رود و دارصینی آرد و آشیانه خود بندد بر درخت بلند و بر آن خایه بنهد... این مرغ را بنحس خوانند و رومیان اعطقوس خوانند و در شهری است کی آن را مدینه الشمس خوانند بر حدّ مشرق جایی که شب نبود و این مرغ نر است و ماده ندارد و طیمات حکیم گوید اهل این مدینه آفتاب پرستند. چون آفریدگار خواهد کی وی را بچه بود دارصینی جمع کند و بالها می‌زند به نیرو و شتاب تا آتشی از زیر بال وی بدرشد و آن دارصینی را بسوزاند و وی نیز در آن سوخته شود. پس باران به وقت ربیع بیارد بر آن خاکستر گرمی چند پدید آید و بزرگ می‌شود و پرها برآورد اغینیلوس گردد و بر آن درخت نشیند و دارصینی می‌آرد. عمر وی پانصد سال بود» (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۲ و ۵۳۳). در *عجایب الدنیا* (نیمه اول قرن هفتم) هم گزارشی مشابه *عجایب المخلوقات* آمده جز اینکه در اینجا نام مرغ به زبان رومیان «عطقوس» نوشته شده (ر.ک: ابن محدث تبریزی، ۱۳۹۷: ۲۵ و ۲۶).

از دیگر مطالب نسبتاً کهن و توجه‌ناشده، توصیف نوادر/التبادر (تألیف ۶۶۹ ه.ق) است که باز بدون ذکر نام و با جمله «در هندوستان مرغی باشد که هزار سال بزید...» به خودسوزی و باززایی ققنوس پرداخته است (ر.ک: دُنسیری، بی‌تا: ۲۱۰ و ۲۱۱). توضیح ققنوس در عجایب‌المخلوقات قزوینی (تألیف ۶۸۲ ه.ق) به نوشته خود وی برگرفته از تحفه‌الغرائب است (ر.ک: کمونی قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۳۹) و این نشان می‌دهد که قزوینی هم گزارش تحفه‌الغرائب را با اینکه نامی از ققنوس نبرده درباره این پرنده دانسته است.

شهرزوری (وفات ۶۸۹ ه.ق) در شجره الهیه ذیل نام «قوقنس» توضیحاتی نوشته که بخشی از آن جدید و منحصر به همین متن است و مورد توجه محققان هم واقع نشده است «قوقنس: و یسمی بالعربیة البیضانی و ما ادری هو قاقی الذی ذکرناه او غیره. فانّ الکتب مضطرب به فی ذلک فبعضهم ذکره أنّه قاقی و صاحب المعبر ذکر أنّه غیره. فیقال أنّه یکون فی جزائر خلیج القسطنطینیة و هو حسن الصوت و علی صوته عملوا الآله المعروفه بالارغن بمقدونیه و له مقار طویل فیه نقوبات کثیرة یصفر بقیه و یدخل الهوا و یخرجه من تلک النقوبات فیخرج منها نغمات موسیقیه لذیذة. رایت فی بعض الکتب أنّه اذا قرب الموت یصعد علی رأس جبل فینوح علی نفسه نیاحه غریبه عجیبه ایاماً و یخرج الیه اهل تلک النواحی و البلاد یسمعون صوته ثمّ یطیر بعد ذلک فیأتی بحطب فیجمعه علی رأس ذلک الجبل و یصفق بجناحیه زماناً فیشعله ناراً و یرمی نفسه فیه فیحترق و یتولد من رماده دود یصیر ققنساً. و رایت فی بعض الکتب أنّه یحبّ ولده کثیراً فاذا درجت فراخه ضربت وجهه باجنحتها فیغضب و یقتلها ثمّ یرمیکان - اعنی الابوین - علی الفراخ و یقیمان شبه الماتم ثلاثه ایام ثمّ تشقّ الامّ جبینها حتّی یقطر دمه‌ها علی الفراخ المیتة فتحیی باذن الله تعالی» (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱ و ۵۴۲).

در نفائس‌الفنون (تألیف میان ۷۳۶-۷۴۲ ه.ق) وصف ققنوس مشابه‌المعتبر بغدادی است و یکی دو نکته نو دارد (ر.ک: آملی، ۱۳۸۹: ج ۳/ ۳۲۷ و ۳۲۸). مقریزی در کتاب المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار (۸۴۳ ه.ق) که درباره کشور مصر است شرحی درباره این مرغ نوشته که چون به قلم مولفی مصری است و چند نکته جدید دارد و تا کنون هم بدان توجه نشده دارای اهمیت است و باید نقل شود. به نوشته او میان اسکندریه و قسطنطینه سرزمینی بود که «کان اهلها من الیونانیة... و کان بها - فیما یزعمونه - الطائر الذی یقال به ققنس و هو طائر حسن الصوت و اذا حان موته زاد حسن صوته قبل ذلک بسبعه ایام حتّی لایمکن احد یسمع صوته لآنه یغلب علی قلبه من حسن صوته ما یمیت السامع و



انه يدركه قبل موته بايام طرب عظيم و سرور فلايهدا من الصياح و زعموا ان عامل الموسيقى من الفلاسفة اراد ان يسمع صوت ققنوس في تلك الحال فخشي ان هجم عليه ان يقتله حسن صوته فسداً اذنيه سداً محكماً ثم قرب اليه فجعل بفتح من اذنيه شيئاً بعد شيء حتى استكمل فتح الاذنين في ثلاثه ايام يريد ان يتوصل الى سماعه رتبه بعد رتبه فلايتغيه حسنه في اول مره فيأتي عليه. و زعموا ان ذلك الطائر هلك و لم يبق منه و لا من فراخه شيء بسبب هجوم ماء البحر عليه و على رهطه بالليل في الاوكار فلم يبق له بقيه» (مقريزي، ۱۴۲۲: ج ۱ / ۴۵).

از مآخذ متأخرتر (سده دهم و پس از آن) در یکی از دست‌نویسهای *تحفه الغرائب* (کتابت ۹۲۹ ه.ق) پس از وصف بی‌نام ققنوس که اشاره شد، چند سطر درباره این مرغ افزوده و ویژگی‌های مشترک و معروف منابع پیشین تکرار شده است (ر.ک: الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۲۰۰). در *تاریخ نگارستان* (تألیف ۹۵۹ ه.ق) دو گزارش درباره ققنوس آمده که یکی همسان بیشتر مآخذ دیگر است و دومی همان متن *شجره الهیة* شهرزوری با اشکالاتی در ترجمه آن (ر.ک: غفاری کاشانی، ۱۴۱۴: ۱۹۴). در *تاریخ الفی* (تألیف ۹۹۳-۱۰۰۰ ه.ق) نیز نوشته *الملل و النحل* نقل و فقط نام مرغ به صورت «ققنس» افزوده شده است (ر.ک: تنوی، ۱۳۸۲: ج ۱ / ۳۸۳). عبدالمومن بن صفی‌الدین گرکانی در *بهجت-الروح* (احتمالاً اوایل دوره صفوی) توضیحی درباره ققنوس نوشته است که چون مرحوم دکتر باستانی پاریزی آن را در یکی از کتابهای خویش آورده‌اند (ر.ک: باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۷۲۴) در اینجا مکرر نمی‌کنیم. در کتاب *نگارستان عجائب و غرائب* (احتمالاً قرن ۱۱ و ۱۲) نیز توضیح ققنوس مشابه گزارش *تحفه الغرائب* است (ر.ک: نگارستان عجائب و غرائب، ۱۳۴۱: ۱۴۰). ققنوس مورد توجه ادبا و نویسندگان روزگار قاجار هم بوده و مثلاً در *بستان‌السیاحه* (تألیف ۱۲۴۷-۱۲۴۸ ه.ق) همان اوصاف متون قدیمی با یکی دو تفاوت بسیار جزئی آمده است (ر.ک: شیروانی، ۱۳۱۵: ۴۷۳ و ۴۷۴).

به رغم آشنایی دیرسال ایرانیان با ققنوس (حداقل از سده سوم و چهارم و به احتمالی از زمان ساسانیان) و کاربرد نام این مرغ در متون سده‌های ششم تا هشتم، در فرهنگهای فارسی تا اواخر قرن هشتم این واژه نام وارد نشده و ظاهراً *بحرالفضایل* (تألیف ۷۹۵ ه.ق) نخستین فرهنگی است که بسیار کوتاه نوشته «ققنوس و ققنس: مرغی است آتش‌خوار» (بدر خزانه‌ای بکری بلخی، ۱۳۹۴: ۴۲۲). در *فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا* که در نیمه اول قرن نهم (پیش از ۸۳۷ ه.ق) در هند تدوین شده ماده «ققنس» با توضیح بیشتری آمده و

این قدیمی‌ترین معرفّی ققنوس در فرهنگهای فعلاً موجود فارسی است «بضمّ قاف و نون و بعضی بقاف و واو ققنوس گویند و بلغتی ققنس است بفتح قاف. جانوری است خوش‌آواز که او را هزارآوا نیز گویند و آمده است که خون ندارد و هزار سال بزید چون وقت مردن آید آواز کردن گیرد بلکه گوناگون بی‌شمار آنگاه سست گردد و از سستی پر کوفتن گیرد چندانکه از وجودش آتش خیزد و سوخته گردد و از خاکستر او بیضه پیدا می‌شود از آن بیضه مثل او پیدا آید و حکما علم موسیقی از آن گرفته‌اند» (بدرالدین ابراهیم، ۱۳۸۱: ۳۹۹).

دومین توضیح را هم در *شرف‌نامه منیری* می‌خوانیم که در سال (۸۷۸ ه.ق) باز در هند تألیف شده و هر دو وجه «ققنس» و «ققنوس» را با این شرح ثبت کرده است «جانوری است خوش‌آواز که در متعار سبصد و شصت سوراخ دارد هزار سال بزید چون هنگام موتش قریب برسد مقابل باد نشیند و از هر سوراخ آوازی لطیف و دیگرگون برآید و از سماع آن آواها مست گردد و از غایت مستی پر زدن گیرد چندانکه از پره‌ای او آتش خیزد و خاکستر شود چون باران بارد حق تعالی از آن خاکستر بیضه‌ای پدید آرد و از آن بیضه باز مثل آن جانوری بیرون آید و آن را هزارآوا نیز گویند» (فاروقی، ۱۳۸۵: ج ۲/ ۸۰۳).

فاروقی در ادامه، کوتاه‌شده‌ای از گزارش *منطق‌الطیر* و بیتی از خود را به شاهد استعمال «ققنس» آورده است.

مشهورترین توضیح ققنوس در فرهنگهای فارسی مربوط به *برهان قاطع* (تألیف ۱۰۶۲ ه.ق در هند) است (ر.ک: تبریزی، ۱۳۶۱: ج ۳/ ۱۵۳۵ و ۱۵۳۶) که به نظر دکتر شفیع کدکنی مأخذ فرهنگ‌نویسان پس از آن در توضیح این واژه/ نام بوده و خود آن نیز از گزارش *منطق‌الطیر* بهره گرفته است (ر.ک: عطّار، ۱۳۸۳: ۶۴۹ تعلیقات). پیش از *برهان قاطع* در دو فرهنگ *مجمع‌الفرس* (تألیف ۱۰۰۸ ه.ق) و *جعفری* (۱۰۴۰ ه.ق) توضیح بسیار موجزی درباره ققنوس هست (ر.ک: سروری، ۱۳۴۱: ج ۳/ ۱۰۰۶؛ مقیم تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۴۹۲). بعد از *برهان* نیز در *غیاث‌اللغات* (تألیف ۱۲۴۲ ه.ق در هند) توضیح این مرغ از چند منبع نقل (ر.ک: رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۷۲ و ۶۷۳) و در فرهنگ *آندراج* که آن هم در سال (۱۳۰۶ ه.ق) در هند نوشته شده تکرار شده است (ر.ک: شاد، ۱۳۳۵: ج ۴/ ۳۲۶۹).

از فرهنگهای معاصر، در فرهنگ *نفیس* ققنوس به اختصار معرفّی شده (ر.ک: نفیس، ۱۳۵۵: ذیل ماده) و در *لغت‌نامه دهخدا*، فرهنگ معین و فرهنگ بزرگ سخن همان توضیحات *برهان قاطع* و *غیاث‌اللغات* بازآورده شده است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده؛

معین، ۱۳۷۱: ذیل ماده؛ انوری، ۱۳۸۲: ذیل ماده). فقط مرحوم دکتر معین نکاتی را که در حواشی برهان قاطع نوشته‌اند در متن فرهنگ خویش نیز آورده‌اند.

نکته‌ای که در مرور ماده «ققنس / ققنوس» در فرهنگهای فارسی جلب نظر می‌کند این است که معرفی و ویژگی‌های این مرغ افسانه‌ای ابتدا در فرهنگهای تألیف‌شده در هند آمده و بعد، از آنها به فرهنگهای تدوین‌شده در ایران راه یافته است. در لغت‌نامه‌های قدیمی نوشته‌شده در حوزه جغرافیایی ایران یا نام این پرنده نیامده (مانند لغت فرس، صحاح الفرس، معیار جمالی، تحفه الاحباب اوبهی و سرمه سلیمانی) و یا در حد ذکر نام و توضیح یکی دو کلمه‌ای است (نظیر بحرالفضایل، مجمع‌الفرس و فرهنگ جعفری). شاید چون بسیاری از پیشینیان - چنان‌که در ادامه مقاله خواهد آمد - محل زندگی ققنوس را سرزمین هندوستان می‌دانستند در فرهنگهای مدون در این کشور به این مرغ افسانه‌ای به اصطلاح بومی آن منطقه بیشتر توجه شده است.

در بحث نام / لغت ققنوس / ققنس در فرهنگها این موضوع مهم و توجه‌برانگیز را هم باید یادآوری کرد که با وجود کاربرد لفظ «ققنس» در بعضی کتابهای عربی از قرن ششم به بعد - که به بعضی از آنها اشاره شد - بسیار عجیب است که این لغت مورد توجه مؤلفان قوامیس عربی قرار نگرفته و طبق جستجوی نگارنده در نرم‌افزار قاموس النور<sup>۲</sup> (شامل متن ۴۰ فرهنگ عربی در ۲۱۴ مجلد) تنها در تاج‌العروس از قرن یازدهم آن هم به صورت «قوئیس» آمده و در توضیحش نوشته شده است «اسم طائر نقله القزونی و قد ذکره فی ققنس» (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۸ / ۴۲۲).

با بررسی معرفی و اوصاف ققنوس در منابع قدیمی فارسی و عربی اعم از متون منظوم و آثار منثور (داستانی و غیر داستانی) و فرهنگها - که متن برخی از آنها هم به‌عینه نقل شد - مهم‌ترین ویژگی‌ها، توضیحات و نکات مربوط به این مرغ افسانه‌ای را که از آنها به دست می‌آید به تفکیک و طبقه‌بندی می‌آوریم تا گزارش جامع و دقیقی از ققنوس در مآخذ گذشته داشته باشیم.

**نام:** کهن‌ترین و پرتکرارترین نام این مرغ «ققنس» است که دیدیم نخستین بار از اوایل سده ششم در نوشته‌های عربی (حواشی ابن ماجه، البصائر النصیریة و المعتمد بغدادی) آمده و بعد در متون فارسی (مانند منطق‌الطیر و غیره) به کار رفته است. صورت «ققنوس» در محدوده بررسی‌های نگارنده گویا پیش از همه در شرح عربی خواجه نصیرالدین طوسی (تألیف ۶۴۴ ه.ق) بر اشارات و تنبیهاات ابن سینا دیده می‌شود (ر.ک: نصیرالدین

طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۹۱) و بعد در *طوطی‌نامه* ضیاء نخشی (۷۳۰ ه.ق) (برای متن نوشته مربوط، ر.ک: عطار، ۱۳۸۳: ۶۵۰ تعلیقات)، *بحرالفضایل* (۷۹۵ ه.ق) و سپس آثار دیگر. بسامد این وجه در منابع قدیمی (تا قرن ۱۱) کمتر از «ققنس» است.

در دو کتاب *المعتبر* بغدادی (وفات ۵۴۷ ه.ق) و *شجره الهیة* شهرزوری (وفات ۶۸۹ ه.ق) کلمه «بیضانی» هم برای نام این مرغ نوشته شده (ر.ک: بغدادی، ۱۳۷۳: ج ۲ / ۲۶۶؛ شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱) که در فرهنگ رشیدی (۱۰۶۴ ه.ق) نیز آمده (ر.ک: تنوی، ۱۳۸۶: ۷۵۵). این واژه/ نام در شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر *اشارات و تنبیهات* به صورت «بیضایی» به کار رفته و با «ابيض» پیوند یافته است «مثال العرض العام، الابيض للبيضایی و هو طائرٌ يقال له باليونانية ققنوس فهو متولدٌ غير متوالدٍ و قد يذكر له قصه» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۹۱). احتمالاً این نام به دلیل رنگ سفید ققنوس - که در ادامه خواهیم آورد - بر آن اطلاق شده و ظاهراً در وجه «بیضانی» نیز با «بیضان: ج ابيض» مرتبط است. در کنار دو شکل معروف «ققنس» و «ققنوس»، در منابع وجوه تغییر یافته‌ای از این دو کلمه نیز برای نام مرغ افسانه‌ای مورد بحث به نظر می‌رسد که به لحاظ تنوع جالب است و در اینجا همه آنها را به ترتیب قدمت متونی که آنها را نوشته‌اند می‌آوریم: **قوقنس** (ر.ک: شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱، نیز: سروری، ۱۳۴۱: ج ۳ / ۱۰۰۶؛ مقیم تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۴۹۲)؛ **ققس** (ر.ک: بدرالدین ابراهیم، ۱۳۸۱: ۳۹۹)؛ **ققنيس** (ر.ک: سروری، ۱۳۴۱: ج ۳ / ۱۰۰۶)؛ **قوقنوس** (ر.ک: مقیم تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۴۹۲)؛ **ققنس** (ر.ک: تنوی، ۱۳۸۶: ۷۵۵)؛ **قوقيس** (ر.ک: دمیری، ۱۴۲۴: ج ۲ / ۳۶۳؛ مرتضی الزبیدی، ۱۴۱۱: ج ۸ / ۴۲۲)؛ **ققنوزه** (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۰۴)؛ **قوقینوس** (ر.ک: عقیلی علوی، ۱۳۹۰: ج ۱ / ۸۹۶). غیر از این نامها، ترکیبات کنایی «هزار آوا» (ر.ک: بدرالدین ابراهیم، ۱۳۸۱: ۳۹۹؛ قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ۸۰۳ / ۲)؛ «آتش افروز» (ر.ک: انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ج ۱ / ۸۶)، «آذرافروز» (ر.ک: تبریزی، ۱۳۶۱: ج ۱ / ۱۹۹۱) و «آتش‌زن» (ر.ک: رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۷۷) هم برای ققنوس در فرهنگها آمده است.

اگر توصیف *عجایب المخلوقات* طوسی و مشابه آن در *عجایب الدنيا* را درباره ققنوس بدانیم باید صورتهای «اغنیلوس»، «اعطقوس» و «عطقوس» را هم در این متون، وجهی/ تلفظی از نام/ لغت ققنوس بینگاریم که به لحاظ آوایی نیز به این واژه شبیه و نزدیک است.

جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ ه.ق) در کتاب *الحيوان* این نام را به شکل «اغتیلوس» ثبت کرده است (ر.ک: جاحظ، ۱۴۲۴: ج ۳ / ۲۵۱). در *البلدان* ابن فقیه و *عجایب المخلوقات* طوسی نامهای «بنجس» و «بنحس» هم برای این مرغ مذکور است (ر.ک: ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۴۱۵؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۲).<sup>۳</sup>

**خاستگاه زبانی نام آن:** بعضی مآخذ قدیمی مانند *المعتبر* بغدادی و شرح خواجه نصیر بر *اشارات و تنبیها* «ققنس» را لفظی یونانی دانسته‌اند که در منابع متأخر (همچون فرهنگ رشیدی، *غیاث اللغات* و فرهنگ *آنندراج*) هم تکرار شده است. برهان قاطع آن را «رومی» نوشته که ظاهراً منظورش همان یونانی است<sup>۴</sup> و در مخزن‌الادویه (قرن ۱۲) در توضیح دو وجه «قوقنس» و «قوقینوس» چنین آمده «به ترکی طایری است که آن را ققنس نامند» (عقیلی علوی، ۱۳۹۰: ج ۱ / ۸۹۵) که در اینجا هم محتملاً مراد تلفظ ترکی «ققنس» به آن دو شکل مذکور (قوقنس و قوقینوس) است.

**جایگاه و سرزمین ققنوس:** در اکثر و اقدم منابع فارسی و عربی که ققنوس را با یا بی- ذکر نام آن توصیف و معرفی کرده‌اند این مرغ در هند زندگی می‌کند (مثلاً: *گرشاسپ‌نامه*، *تحفه الغرائب، الملل و النحل، منطق الطیر، عجایب المخلوقات قزوینی و نوادرالتبادر*). هندی بودن ققنوس در مآخذ متأخرتر (مانند: *تاریخ نگارستان، بهجه الروح و بستان السیاحه*) هم هست. در *گرشاسپ‌نامه* ملّاح همراه *گرشاسپ* به جهان پهلوان می‌گوید که ققنوس از «روم» به یکی از جزایر هند آمده است «ز روم آمد آرامش ایدر گرفت» (اسدی، ۱۳۱۷: ۱۶۰، ب ۴۷). این اشاره کهن در منابع دیگر به این صورت آمده که ققنوس را مربوط به مناطق یونانی‌نشین دانسته‌اند. برای نمونه در *شجره الهیه* مکان این مرغ «جزایر خلیج قسطنطنیه» است (ر.ک: شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱) و مقریزی هم آن را ساکن ناحیه‌ای بین اسکندریه و قسطنطنیه معرفی کرده است که اهالی آنجا یونانی بودند (ر.ک: مقریزی، ۱۴۲۲: ج ۱ / ۴۵). مرغ ققنوس مانند *البلدان* در *مدینه الشمس* مشرق است (ر.ک: ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۴۱۵) و *اغینیلوس* *عجایب المخلوقات* طوسی هم که همان پرنده مذکور در *البلدان* است در *مدینه الشمس* ترکستان می‌زید (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۲) و مشابه آن با نام *عطقوس* در *عجایب الدنيا* «در مشرق باشد» (ابن محدث تبریزی، ۱۳۹۷: ۲۵).

برآمدن بانگ خوش از سوراخهای منقار: یکی از معروف‌ترین ویژگی‌های ققنوس که هم در منابع کهن (*گرشاسپ‌نامه*، *المعتبر* و *منطق الطیر*) و هم در گزارشهای سپسین تکرار

شده این است که از سوراخهای منقار این مرغ نواهای دلکش برمی‌آید. در *غیاث اللغات* نام این سرود به هندی «دپیک» نوشته شده است (ر.ک: رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۷۷).

**توصیف چگونگی سوراخهای منقار:** دو منبع قدیمی وصف دقیقی از سوراخهای منقار ققنوس به دست داده‌اند. یکی *المعتبر* بغدادی که ترجمه آن را به قلم دکتر شفیعی کدکنی می‌آوریم «در هر سوراخ از سوراخهای منقار وی برآمدگی هست که با برداشتن آن برآمدگی آن را می‌گشاید و باز آن را به همان گونه فرو می‌بندد به هر شکل که بخواهد» (ر.ک: عطار، ۱۳۸۳: ۶۵۰ تعلیقات). دیگری *نفائس الفنون* (تألیف ۷۳۶-۷۴۲ ه.ق) که نوشته «او را منقاری است دراز و در او ثقبه بسیار همچو مزمرا باشد و بر او غدد بسیار تیز رسته چنان که هرگاه خواهد که آواز کند بعضی از ثقب منقار را با آن غدد استوار کند همچو کسی که مزمرا زند» (آملی، ۱۳۸۹: ج ۱/ ۳۲۷).

**شمار سوراخهای منقار:** تعداد سوراخهای روی منقار ققنوس که از آنها آواز بلند می‌شود در *گرشاسپ‌نامه* «فزون از پنجاه» و در *منطق الطیر* (و سپس *بستان السیاحه*) «حدود صد» است. سایر منابع ارقام دیگری هم آورده‌اند. از جمله: هفت سوراخ (*طوطی‌نامه* ضیاء نخشبی)، سیصد و شصت (*شرف‌نامه* منیری و *برهان قاطع*)، هزار (نسخه ۹۲۹ ه.ق *تحفه الغرائب* و *مکاشفات رضوی* از قرن ۱۱) (ر.ک: لاهوری، ۱۳۷۷: ۵۶۹)، هزار و دو (*بهبه* - *الروح*) (ر.ک: باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۷۲۴) و چهل سوراخ (*طومار نقالی* شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۰۴).

**تعداد آوازهای برآمده از سوراخهای منقار:** از سوراخهای متعدد منقار این مرغ به تعبیر *گرشاسپ‌نامه* «صد هزار خروش» برمی‌آید. در *طوطی‌نامه* از هر سوراخ هفتاد گونه آواز و در *طومار نقالی شاهنامه* چهل نغمه از آنها خارج می‌شود. ترکیب «هزارآوا» در دو فرهنگنامه *زفان گویا* و *شرف‌نامه* منیری ناظر بر این ویژگی ققنوس است.

**رسیدن به علم موسیقی از آواهای منقار او:** موضوعی که از *منطق الطیر* به بعد در برخی از متون درباره ققنوس دیده می‌شود این است که دانش موسیقی با توجه به نواهای خوشی که از سوراخهای منقار این مرغ برمی‌آید شکل گرفته و ابداع شده است. در *گرشاسپ‌نامه* ساز ارغنون در روم بر مبنای این آواها ساخته می‌شود (نیز، ر.ک: شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱). درباره رابطه موسیقی با ققنوس این افسانه هم در *بهبه‌الروح* (از اوایل دوره صفوی) نقل شده که افلاطون به گونه اتفافی از صحرا بی عبور می‌کرد که

ققنوس در آنجا آواز برکشیده بود و او «بعضی از نعمات غریبه را از ناله جانسوز ققنوس استنباط کرد» (به نقل از باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۷۲۴).<sup>۵</sup>

**کمین کردن مردم برای شنیدن بانگ منقار او:** در المعتمد اشاره شده که مردمان برای شنیدن آهنگهای دل‌انگیز سوراخهای منقار ققنوس کمین می‌کردند (ر.ک: بغدادی، ۱۳۷۳: ج ۲/ ۲۶۷).

**بی‌خوابی، بی‌هوشی و مرگ افراد با شنیدن سرود ققنوس:** به گزارش گرشاسپ‌نامه از زیبایی نواهایی که از منقار ققنوس شنیده می‌شود عده‌ای از هوش می‌روند و گروهی نیز بی‌خود می‌شوند و به خنده یا گریه می‌افتند. این روایت در منابع جدیدتر (طومار نقالی شاهنامه و بستان‌السیاحه) هم آمده و در الموعظ و الاعتبار مقریزی اشاره شده است که کسی نمی‌توانست نواهای ققنوس را بشنود زیرا از فرط لذت جان می‌سپرد (ر.ک: مقریزی، ۱۴۲۲: ج ۱/ ۴۵).

**عمر ققنوس:** در بیشتر متون قدیم و جدید (از گرشاسپ‌نامه و منطق‌الطیر تا بستان‌السیاحه) مدت زندگانی این مرغ افسانه‌ای هزار سال است و فقط در بهجه‌الروح عمر او دویست و بیست سال نوشته شده. در البلدان ابن‌فقیه، عجایب‌المخلوقات طوسی و عجایب‌الدنیا اغینیلوس و عطقوس مشابه ققنوس پانصد سال زندگی می‌کند. **آواز خوانی یا نوحه‌سرایی در پایان زندگانی:** در منابعی مانند المعتمد، منطق‌الطیر، شجره‌الهیة، نغائس‌الفنون، فرهنگنامه زفان گویا، شرف‌نامه منیری و تاریخ نگارستان اشاره شده که ققنوس هنگام رسیدن به پایان عمر خویش آواز خوانی یا نوحه‌سرایی با نواهای محزون را آغاز می‌کند.

**گرد آمدن جانوران برای نواهای مشرف به موت او:** زمانی که ققنوس در پایان زندگانی نوا می‌خواند جانوران پیرامون او جمع می‌شوند (برای نمونه، ر.ک: عطار، ۱۳۸۳: ۳۳۷، ب ۲۳۴۶-۲۳۵۰؛ شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱؛ املی، ۱۳۸۹: ج ۳/ ۳۲۸؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۷۵۰) و ققنوس از آن میان تعدادی از مرغان را می‌گیرد و می‌خورد (ر.ک: تبریزی، ۱۳۶۱: ج ۳/ ۱۵۳۶).

**هیزم جمع کردن ققنوس و آتش افروختن و خودسوزی:** شاید مشهورترین و عجیب‌ترین ویژگی ققنوس در منابع مختلف فارسی و عربی این باشد که او در زمان فرا رسیدن مرگش هیزم گرد می‌آورد و آنها را- بنابر روایاتی با بر هم زدن بالهایش- می‌افروزد

و خود را در آتش آن می‌افکند و چنان‌که در ادامه اشاره خواهیم کرد از خاکستر او ققنوسی دیگر زاده می‌شود. خودسوزی ققنوس در هر دو دسته از منابعی که این مرغ را با ذکر نام یا بدون آوردن نامش توصیف کرده‌اند دیده می‌شود یعنی هم در آثاری نظیر *البلدان*، *گرشاسپ‌نامه*، *نوادراتبادر* و *عجایب‌نامه‌ای* از قرن هفتم و هم در *المعتبر*، *منطق‌الطیر*، *نفائس‌الفنون* و برخی فرهنگهای قدیم و جدید.

تا جایی که نگارنده بررسی کرده در چهارده منبع و *البلدان ابن‌فقیه* و *عجایب‌المخلوقات طوسی* که اغینیلوس را وصف کرده نحوه سوختن ققنوس تقریباً مشابه است و فقط در دو متن اختلافها/گزارشهای متفاوتی هست. یکی در *تحفه‌الغرائب* که نوشته پس از جفت‌گیری نر و ماده این مرغ و رسیدن هنگام تخم‌گذاری، این دو پرنده هیزم جمع می‌کنند و منقار بر هم می‌سایند تا از سایش منقارهایشان جرقه‌ای بجهد و هیزمها را آتش بزند و نر و ماده با هم در آن بسوزند (ر.ک: الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۱۹۹ و ۲۰۰). در *الملل و النحل* شهرستانی هم ققنوس در زمانی معین می‌آید و بر درخت مشخصی می‌نشیند و در آنجا تخم می‌گذارد. سپس منقار و چنگال خود را می‌خارد و این، جرقه ایجاد می‌کند و او را می‌سوزاند (ر.ک: شهرستانی، ۱۳۵۸: ج ۱/ ۴۳۵ و ۴۳۶). یک نکته متفاوت هم در گزارش *بهجه‌الروح* هست که اشاره کرده که موقع خودسوزی ققنوس به جای این مرغ «طیور آن حوالی به قدرت پروردگار خاشاک جهت او آورده تلی بزرگ سازند و بعد از آن ققنس پرواز کرده بر سر آن خرمن خاشاک نشیند» (به نقل از باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۷۲۴). اینکه بعضی فرهنگها ترکیبات «آتش افروز»، «آذرافروز» و «آتش‌زن» را برای ققنوس به کار برده‌اند برگرفته از این ویژگی اوست.

**فاصله زمانی گردآوری هیزم تا خودسوزی:** در بعضی مآخذ بین گرد آوردن هیزم و خودسوزی ققنوس مدتی فاصله زمانی هست و او بلافاصله این کار را انجام نمی‌دهد. در *المواعظ و الاعتبار* این مرغ هفت روز مانده به مرگ و خودسوزی هیزم فراهم می‌کند (ر.ک: مقریزی، ۱۴۲۲: ج ۱/ ۴۵). در دست‌نویس مورخ (۹۲۹ ه.ق) *تحفه‌الغرائب* ققنوس در یک سال پایانی زندگانی خود هیزم جمع می‌کند و آواز می‌خواند و چون سال به سر می‌رسد خود را می‌سوزاند (ر.ک: الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۲۰). در *بهجه‌الروح* این کار در ده روز پایانی عمر این مرغ انجام می‌شود (ر.ک: باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۷۲۴) و در *بستان‌السیاحه* سه روز پیش از مرگ او (ر.ک: شیروانی، ۱۳۱۵: ۴۷۳).



**زادن ققنوسی دیگر از خاکستر او:** همه منابعی که به موضوع خودسوزی ققنوس اشاره کرده‌اند این را هم آورده‌اند که پس از سوختن این پرنده از خاکستر باقی مانده او جوجه ققنوسی دیگر زاده می‌شود. روایت معروف در این باره همین (یعنی به وجود آمدن ققنوسی دیگر از خاکستر سوخته او) است ولی گاهی در گزارشهای بعضی متون جزئیات دیگر و متفاوتی نسبت به این روایت اصلی دیده می‌شود. از جمله اینکه پس از سوختن و خاکستر شدن ققنوس، باران بر خاکستر او می‌بارد و از آن کرمهایی پدید می‌آید و آن کرمها به ققنوسی دیگر تبدیل می‌شوند (برای این روایت، ر.ک: الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۲۰۰؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۳؛ دنسیری، بی تا: ۲۱۱؛ براتی، ۱۳۸۸: ۱۰۸). در بعضی مآخذ مانند شرف-نامه منیری، نسخه ۹۲۹ ه.ق تحفه الغرائب، تاریخ نگارستان (ر.ک: غفاری کاشانی، ۱۴۱۴: ۱۹۴)، طومار نقالی مورخ ۱۱۳۵ ه.ق و بهجه الروح از خاکستر او تخمی پدیدار می‌شود و جوجه ققنوس از آن تخم بیرون می‌آید.

اشاره تازه دیگر در این باب در الملل والنحل شهرستانی است که پس از خودسوزی این مرغ از سوخته او روغنی به وجود می‌آید و آن روغن (به جای خاکستر یا تخم سایر گزارشها) بعد از یک سال ققنوس جدید می‌شود (ر.ک: شهرستانی، ۱۳۵۸: ج ۲/ ۴۳۵ و ۴۳۶). به روایت نفائس الفنون هم در زیر خاکستر ققنوس رطوبات دهنی جمع می‌شود و مرغان دیگر به نوبت از آن محافظت می‌کنند تا بچه ققنوس پدید آید (ر.ک: آملی، ۱۳۸۹: ج ۳/ ۳۲۸). گزارش شجره الهیة شهرزوری کاملاً دیگرسان است و در آن اصلاً سخنی از خودسوزی و باززایی این مرغ نیست بلکه چون جوجه ققنوس پر و بال خود را به او می‌زند او خشمگین می‌شود و جوجه‌اش را می‌کشد اما بعد از این کار نر و ماده سه روز می‌گریند تا اینکه ققنوس ماده پیشانی خود را می‌خراشد و قطره خونی از آن بر جوجه مرده می‌ریزد و جوجه دوباره زنده می‌شود (ر.ک: شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۱ و ۵۴۲).

**نداشتن جفت:** یکی از خصوصیات ققنوس که هم در مآخذ کهن (گرشاسپ‌نامه، تحفه الغرائب و منطق الطیر) و هم در منابع جدیدتر (برهان قاطع، نگارستان عجائب و غرائب و بستان‌السیاحه) چند بار تکرار شده این است که این مرغ جفت ندارد.

**نداشتن نر و ماده:** در کنار ویژگی مذکور (نداشتن جفت) در المعبر، تحفه الغرائب و عجایب المخلوقات طوسی این نکته هم آمده که ققنوس نر و ماده ندارد.

**نداشتن ماده:** مرغ مذکور در البلدان ابن فقیه ماده ندارد. در عجایب الدنيا هم درباره عطقوس نوشته شده که «جمله نر باشند و ماده نبود» (ابن محدث تبریزی، ۱۳۹۷: ۲۵).

**نداشتن خون:** در فرهنگ‌نامه زفان گویا تصریح شده که ققنوس «خون ندارد» (بدرالدین ابراهیم، ۱۳۸۱: ۳۹۹) که ظاهراً اشاره‌ای منفرد و منحصر به همین فرهنگ است.

**رنگ و بوی ققنوس:** اغینیلوس همسان ققنوس در *عجایب‌المخلوقات* طوسی دارای «بوی خوش» است. در *قصه مهر و ماه* ققنوس منقوش و دارای رنگهای آراسته (ر.ک: *قصه مهر و ماه*، ۱۳۸۹: ۵۱) و در *برهان قاطع* نیز خوش‌رنگ توصیف شده است. درباره رنگ این مرغ توضیح *نفائس‌الفنون* گویاست که نوشته «مرغی است در غایت سفیدی چنان‌که چیزها را در سفیدی بدو تشبیه کنند» (املی، ۱۳۸۹: ج ۳/ ۳۳۷). همان‌گونه که پیشتر گذشت احتمالاً «بیضایی» و «بیضانی» برای ققنوس در شماری از منابع قدیم با سفید رنگی او مرتبط است.

**تنومندی:** در *گرشاسپ‌نامه ققنوس* «به بالای اسپ به برگستوان» وصف شده و در *طومار نقالی* کتابت ۱۱۳۵ ه.ق که گفتیم روایت جهان‌بخش و ققنوس در آن محتملاً از *گرشاسپ‌نامه* اقتباس شده، این مرغ با تعبیر «به طریق اسب» (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۷۵۰) معرفی شده است. اشارات این دو منبع نشان‌دهنده تنومندی و بزرگ‌پیکری این مرغ افسانه‌ای است و با توجه به بعضی از ویژگی‌های او همچون داشتن سوراخهای فراوان (تا هزار سوراخ) بر منقارش به نظر می‌رسد که ققنوس باید پرنده‌ای عظیم‌الجثه باشد اما در نگاره‌هایی که برخی قدما و متأخران از این مرغ کشیده‌اند چنین نیست و تصویر ققنوس در یکی از نسخ *عجایب‌المخلوقات* قزوینی (کتابت ۸۵۶ ه.ق) شبیه قمری و کبک (برای دیدن این تصویر، ر.ک: کمونی قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۳۹) و در چاپ سنگی همان کتاب که میرزا علیقلی خویی در سال (۱۲۶۴ ه.ق) مصور کرده همانند بوتیمار و لک‌لک است (ر.ک: تراپی، ۱۳۹۳: ۶۸). گویا نگارگران این نسخ یا شناخت کاملی از ققنوس و ویژگی‌های او نداشته‌اند و یا برخلاف سیمرغ اساطیری این مرغ را با همه اوصاف شگفت و افسانه‌ای او، همسان پرندگان معمولی دیگر می‌پنداشته‌اند.

**آتش خواری:** در فرهنگ *بحرالفصائل* (۷۹۵ ه.ق) ققنوس مرغی آتش‌خوار معرفی شده (ر.ک: بدر خزانه‌ای بکری بلخی، ۱۳۹۴: ۴۲۲) که احتمالاً به دلیل درآمیختن او با سمندر است که به اعتقاد قدما در آتش نمی‌سوزد.

**بودن یک ققنوس در هر زمان:** در *المعتبر* بغدادی این نکته آمده که در هر عصر فقط یک ققنوس وجود دارد (ر.ک: بغدادی، ۱۳۷۳: ج ۲/ ۲۶۶) و به عبارت دیگر دو ققنوس با هم در یک زمان نمی‌زیند.

سبب از بین رفتن نسل ققنوس: بر اساس کتاب *المواعظ و الاعتبار* (۸۴۳ ه.ق) چون شبانه آب دریا در آشیانه ققنوس وارد می‌شود او و جوجه‌هایش از بین می‌روند و نسل این مرغ افسانه‌ای منقرض می‌شود (ر.ک: مقریزی، ۱۴۲۲: ج ۱/ ۴۵). این نکته هم در حدود بررسی‌های نگارنده، یگانه و منحصر به همین منبع است.

برای تکمیل ویژگی‌ها و مسائل مربوط به ققنوس که از متون گذشتگان استخراج و نقل شد باید به موضوع ریشه و منشأ زبانی آن در دیدگاه‌های معاصران نیز پرداخت. چنان‌که دیدیم منابع پیشین غالباً لفظ «ققنس» و «ققنوس» را کلمه‌ای یونانی به شمار آورده‌اند. این نظر به احتمال فراوان درست است و محققان و واژه‌پژوهان امروزی نیز آن را صورتی از یونانی *kúkvos* به معنای «قو» و در اصل به معنای «جانور سفید» دانسته و با *cycnus* و *Cygnus* لاتینی به معنای «قو» مقایسه کرده‌اند (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۳/ ۲۰۶۴). جالب است که وجه یونانی این لغت/ نام نیز در اصل «جانور سفید» معنا می‌دهد و این با نامهای «بیضانی» و «بیضایی» برای ققنوس - که گویا از «بیض» عربی به معنای «سفید» است - مشابهت دارد. قرینه مهمی که تأیید می‌کند دو شکل «ققنس» و «ققنوس» در متون فارسی و عربی احتمالاً صورتهای معرب *kúkvos* (*kúknos*) یونانی است این است که ساخت و تلفظ این کلمه با شماری از واژه‌های معرب از یونانی در متنهای فارسی و عربی تشابه و سازگاری دارد لغاتی مانند: قنطورس (صورت فلکی)، قیقاوس (صورت فلکی)، قاوسوس (تب محرقة)، قراطوس (نوعی گیاه)، قرسطس (مار شاخدار)، قرینطس (عقل)، قروقس (صدف لولو)، قساموس (دارچینی)، قستوس (لادن)، قفلوس (غار/ خلیج)، ققوس (تخم قریص) و دهها نمونه دیگر.<sup>۶</sup>

اگر افسانه‌ای‌ترین و عجیب‌ترین مرغان ادب (منظوم و مثنوی) ایران را سیمرغ (و معادل عربی آن: عنقا) و ققنوس بدانیم بسامد کاربرد این دو در شعر کهن فارسی (از آغاز تا پایان دوره قاجار) به هیچ روی مقایسه کردنی نیست و برخلاف توجهات بسیار شعرای مختلف به سیمرغ (و عنقا) و موضوعات گوناگون مرتبط با آن، اشاره به نام ققنس/ ققنوس انگشت-شمار است. شاید یک دلیل این مسأله این باشد که ققنوس چنان‌که در اشارات بعضی مآخذ دیدیم و در ادامه مقاله هم بحث خواهیم کرد از جانوران افسانه‌ای روایات حماسی - اساطیری ایران نیست و همچون سیمرغ خاستگاههای اصیلی مانند *شاهنامه* و منابع پهلوی و اوستایی در متون ایرانی ندارد. در کنار این، منابع قدیمی معرفتی این مرغ بی‌ذکر نام آن یا اشاره به آن با آوردن نامش جز از منطق الطیر از آثار چندان شناخته‌شده و پرمراجعه نبوده

است و ملاحظه شد که نخستین شواهد استعمال واژه/ نام ققنوس نیز در متون غیر ادبی عربی است.

در بعضی نوشته‌های معاصران درباره ققنوس، بیتی به نام ناصر خسرو آمده که در آن نام این پرنده به کار رفته است:

چون من که تواند که پرد در همه عالم از کرکس و از ققنس و سیمرخ که عنقا است

چون احتمال دارد با توجه به زمان زندگی ناصر خسرو (۴۳۹-۴۶۲ تا ۴۸۱ ه.ق) این بیت قدیمی‌ترین شاهد کاربرد نام ققنوس در شعر فارسی انگاشته شود باید یادآوری کرد که بیت مذکور در دیوان مصحح این شاعر نیست و جزو ابیات منسوب به ناصر خسرو است و نباید به آن استناد کرد. در حدود بررسی‌های نگارنده<sup>۷</sup> کهن‌ترین اشاره به ققنوس در شعر فارسی - غیر از منظومه داستانی *گرشاسپ‌نامه* - در قصیده‌ای از خاقانی است که ظاهراً آن را بین سالهای (۵۵۶-۵۸۷ ه.ق) سروده و در آن بدون ذکر نام این مرغ و با اشاره به ویژگی خودسوزی ققنوس از آن یاد کرده است:

منم آن مرغ کاذر افروزد خویشان را در آذر اندازد

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۴)

نخستین و مشهورترین گواه استعمال نام ققنس در شعر فارسی نیز این بیت *منطق الطیر* است:

هست ققنس طرفه مرغی موضع این مرغ در هندوستان

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۲۶، ب ۲۳۳۴)

در *راحه‌الارواح* دقایقی (اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷) نام این مرغ در قالب تصویر تشبیهی به کار رفته است «ققنس مهر از اتفاق شهپر نهاد» (دقایقی، ۱۳۴۵: ۱۸۹). مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق) هم شاید به تأثیر از بیت *منطق الطیر* «ققنس» را در یکی از غزلیاتش کنار عنقا آورده است:

اگر شاهی و گر میری اگر برنا و گر پیری و گر ققنس چو عنقایی به وقت مرگ

(مولوی، ۱۳۸۴: ج ۲/ ۱۱۴۶)

در دیوان شرفشاه دولابی (سده هفتم و اوایل قرن هشتم) - که به گویش گیلکی یا احتمالاً طالشی است - ققنوس به شکل «کاکنوس» به کار رفته (به نقل از صادقی، ۱۳۸۶: ۱۹)

که با یک تفاوت جزئی مشابه صورت/ تلفظ یونانی این لغت است که قبلاً اشاره کردیم. از سراینندگان قرن ۸ و ۹ دو شاهد به ترتیب در غزلیاتی از شاه قاسم انوار (۷۵۷-۸۳۷ ه.ق) و قصیده آذری اسفراینی (۷۸۴-۸۶۶ ه.ق) وجود دارد که در نمونه دوم «ققنس» به صورت استعاره آمده: لاف عرفان می‌زند آن جاهل لاغرشکار نغمه ققنوس را با جقبق عقعق چه کار؟ (قاسم انداز، ۱۳۹۳: ۱۸۱)

چو ققنس فلک از آتش وداع بسوخت به بر و بحر پراکنده گشت خاکستر  
(آذری اسفراینی، ۱۳۸۹: ۴۲)

ذکر نام ققنس/ ققنوس در اشعار قرن نهم به بعد بیش از پیش است. قوام فاروقی در *شرف‌نامه منیری* (۸۷۸ ه.ق) بیتی از خود را به گواه نام این مرغ نقل کرده:

از کفی خاک و ز خاکستر تو دانی آفرید بوالبشر چون آدمی و جانور چون ققنسی  
(قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ج ۲/ ۸۰۳)

سروری در *مجمع‌الفرس* (تألیف ۱۰۰۸ ه.ق به بعد) سه شاهد از شعرای سده نهم آورده است:

اگر ماند هزاران سال ققنوس بسوزد زار زار آخر به افسوس  
(لطیفی، ر.ک: سروری، ۱۳۴۱: ج ۳/ ۱۰۰۶)

هدهد دیمه شده ققنوس مال قمری غبرا شده طاووس‌بال  
(کاتبی، همان‌جا)

هست مرغی قوی غریب و نفیس در جهان هست نام او ققنیس  
(آذری، همان)

در *قصه مهر و ماه* (احتمالاً قرن ۹) در نامه منظوم مهر مشرقی به ماه مغربی به «ققنس» اشاره شده است:

چو گفتم از گل خندان او راز چو ققنس عندلیم شد هم‌آواز  
(قصه مهر و ماه، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

در منظومه *جوهرالذات* که سروده یکی از ناظران متخلص به عطار و از آثار قرن نهم یا بعد از آن است دو بار از «ققنس» یاد شده:

یکی را کاندرا این دریا خوش آمد چو ققنس جای او در آتش آمد  
(جوهرالذات، ۱۳۷۱: ۱۰۲)

تو را دنیا خوش آمد ای برادر چو ققنوس این زمان در سوی  
فتادستی و هم در وی بسوزی هم از خود آتشی در خود فروزی  
(همان: ۵۶۶)

در کتاب *فتوحات شاهی* (تألیف ۹۲۷ ه.ق) که متن منظوری است به مناسبتِ موضوع،  
در چند بیت به بحر متقارب به داستان ققنوس پرداخته شده:

شنیدم که مرغی است ققنس به نام که چون زندگی یابدش اختتام  
کشد همیشه بر گرد خود بی‌شمار کند بر سر همیشه جای قرار  
زند آن گهی بال بر یکدگر کند آتشی ظاهر از بال و پر  
در آن همیشه افتد شرار از پرش رود دود مردن از آن بر سرش  
(امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۳۹)

در شعر عصر صفوی دو بار به نام این مرغ توجه شده است:

کرده زهگیر از آن از ققنس که ز ناوک زند آتش به جهان  
(میرزا قاسم تبریزی، ۱۳۸۹: ۲۱۰)

در وصف شوق روی تو ای گل، زبان و دل این بلبلی نموده و آن کرده ققنسی  
(طرزی افشار، ۱۳۹۳: ۱۵۴)

این بیت هم از نیر تبریزی (۱۲۴۷-۱۳۱۲ ه.ق) در دوره قاجار نقل شده است:  
از تاب جان‌گداز شد آب استخوان من آن ققنسم کر آتش خود سوخت جان من  
(به نقل از وهابی، ۱۳۷۵: ۶۹۱)

این هجده نمونه مجموع اشاراتی است که نگارنده توانسته در ادب کهن فارسی درباره نام و ویژگی‌های ققنوس بیابد. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این شواهد از خصوصیات این مرغ افسانه‌ای به اقامت او در هندوستان، داشتن آوای خوش، عمر هزار ساله، آتش‌افروزی و خودسوزی و باززایی ققنوس دیگر از خاکستر آن توجه شده است. دیگر اینکه به لحاظ

لفظی وجه «ققنس» کاربرد بیشتری (۱۱ بار) نسبت به «ققنوس» (۴ بار) دارد و یک بار هم به صورت تغییر یافته «ققنيس» (م احتمالاً به ضرورت قافیه) دیده می‌شود. درباره دو کاربرد تصویری نام این مرغ در قالب تشبیه و استعاره در *راحه‌الارواح* و *بیتی* از آذری اسفراینی این نمونه را هم باید افزود که در یکی از گزارشهای کردی داستان هفت خان رستم، آتشی که پس از کشته شدن زن جادو به دست تهمتن همه جا را فرا می‌گیرد به «آتش جان ققنوس» تشبیه شده است «آتش همانند آتش جان ققنوس زبانه می‌کشید» (ر.ک: لطفی-نیا، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

در ادب معاصر فارسی به سبب آشنایی بیشتر با ققنوس از طریق برخی نوشته‌ها، تدریس و تحقیق *منطق‌الطیر* و بازخوانی‌های تمثیل ققنوس در آن و تازگی مضمون-پردازی و تصویرسازی با نام و ویژگی‌های این مرغ به دلیل کم‌اشارگی به آن در شعر گذشته، ققنوس و خصوصیات آن بسیار مورد توجه شعرا و نویسندگان قرار گرفته است. نخستین نمونه یا یکی از اولین نمونه‌های کاربرد این نام/ لغت در شعر معاصر در سروده‌های نیما یوشیج است:

ققنوس، مرغ خوش‌خوان، آوازه جهان  
آواره مانده از وزش بادهای سرد  
بر شاخ خیزران  
بنشسته است فرد

(به نقل از محمدی، ۱۳۸۵: ۳۵۱).

این شعر به همراه نمونه‌ای دیگر از م. سرشک (دکتر شفيعی کدکنی) معروف‌ترین شاهد اشاره به ققنوس در روزگار معاصر است:

در آنجایی که آن ققنوس آتش می‌زند خود را  
پس از آنجا  
کجا ققنوس بال‌افشان کند  
در آتشی دیگر؟  
خوشا مرگی دگر  
با آرزوی زایشی دیگر

(شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

غیر از این دو مورد نگارنده سی و هفت شاهد دیگر از اشعار سنتی، نیمایی و سپید معاصران (از شاعران پیش‌کسوت تا گویندگان جوان) برای کاربرد نام ققنوس یادداشت کرده است که در اینجا چند نمونه را می‌آورد.<sup>۸</sup> نیازی به گفتن نیست که با جستجوهای بیشتر در شعر معاصر بر شمار شواهد ققنوس چندین برابر آنچه نگارنده یافته افزوده خواهد شد:

... آی شیرازی‌ها

ققنس زخمی دارد می‌آید سوی شما

ناز پنهان را از خاکستر بیرون بکشید

(آتشی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۱۸۴۵)

زیستن در خون ما آمیزه بود

نیستی را روح ما هرگز ندید

ققنسی گر سوخت از خاکسترش

ققنسی پر شورتر آمد پدید

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۹۰).

حریم شفق ققنس سال را

ز نو زاد در خرمن شامگاه

(نادرپور، ۱۳۸۲: ۶۶۴)

ققنوس پیر چون ققسی نغمه و نوا

دل تنگ و پر ملال

خاموش آن چنان که گمان می‌برند لال

پرواز می‌کند

(کسرابی، ۱۳۸۶: ۷۳۲).

دوباره می‌کشد سر، آتش از خاکستر شعرم که من هم در غزل از جوجه ققنوسان نیمایم

(منزوی، ۱۳۸۹: ۲۸۲)



در آتش این خام‌دلان سوختگانیم ققنوس پرافشانی خاکستر ما باش

(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۷۳)

در آتش تو زاده شد ققنوس شعر من

سردی مکن با این چنین آتش به جان ای دوست

(بهمنی، ۱۳۹۰: ۴۲۴)

لطیف ناظمی، شاعر افغانی، در شعر «مرگ ققنوس» روایت خودسوزی و باززایی این مرغ را به نظم کشیده و در این اشاره که نر و ماده منقار به هم می‌سایند و آتش می‌افروزند ظاهراً به گزارش *تحفه‌العرائب* نظر داشته است:

شبنم که چون عمر <u>ققنوس</u> سر آید	شب مرگ از آشیانش برآید
فراهم کند هیزم و نغمه خواند	دم واپسین نغمه‌اش خوشتر آید
به منقار مادینه منقار ساید	بدان سان که از سودنش اخگر آید
پر و بال بر هم زند سوی هیزم	کز اخگر یکی شعله آذر آید
بسوزد پر و بال و تن را در آتش	که بر جای یک مشت خاکستر آید
ز خاکسترش بیضه گردد نمودار	وزان بیضه‌اش ققنوس دیگر آید
تو افسانه خوان این حکایت ولیکن	مرا قصه مرگ وی باور آید

(ناظمی، ۱۳۹۰: ۲۲۷)

این نام/واژه برای نام‌گذاری مجموعه اشعار (مثلاً *ققنوس در باران* شاملو)، قطعات شعری (مانند «یک مرثیه برای ققنوس» از شاپور بنیاد) و آثار منتشر هم استفاده شده است (برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: شبانی، ۱۳۷۷: ۶۴). در شعر معاصر - در محدوده بررسی‌های نگارنده - به سه ویژگی خوش‌خوانی ققنوس، بال و پر زدن برای آتش‌افروزی و خودسوزی و زایش جوجه از خاکستر آن توجه شده و برخلاف شعر گذشته، بسامد استعمال «ققنوس» بیشتر از صورت کهن تر «ققنوس» است.

برای تکمیل و جامعیت بحث از ققنوس لازم است به دو موضوع دیگر در این باره پرداخته شود. یکی جانوران مشابه و درآمیخته/یکی‌انگاشته‌شده با این مرغ در بعضی منابع دیگر، فونیکس (Phoenix) در روایات و ادبیات غربی. در *نزهت‌نامه* علایی (تألیف ۴۵۵ ه.ق) از دو موجود با نامهای «ارس» و «سیرانس» سخن رفته که از جهاتی شبیه ققنوس

هستند «ارس جانوری است یک سرو دارد چهل و دو سوراخ اندر او و چون باد اندر او افتد آوازی خوش بیرون آید چنان‌که دیگر جانوران بنزدیک وی شوند و می‌شنوند... و دیگر سیرانس را گویند در بینی او دوازده سوراخ است و آواز نای و صنج و مانند این از او همی آید و از خوشی آواز، صغیر آن هرکه بشنود بی‌هوش گردد و گویند نای از این ساخته‌اند. همانا اگر این جانور مرغی باشد و منقارش بر این جمله ممکن است» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۱۲۵ و ۱۲۶). از «ارس» در *تحفه‌العرائب* هم یاد شده که مانند آهوست و بر شاخس چهل و دو سوراخ دارد که با وزش باد از آنها نوای خوش به گوش می‌رسد «چنان‌که همه جانوران بر شنودن آن آواز خوش نزدیک آن جانور گرد آیند و شادی کنند و پیش او بغلطند» (الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۵۲۳). از این دو جانور عجیب، «سیرانس» همانندی بیشتری با ققنوس دارد زیرا هم پرنده است و منقار دارد، هم بر منقارهای او به سان ققنوس سوراخهایی است و از آن آواز دلکش برمی‌آید و این نواها باعث بی‌هوشی شنوندگان می‌شود و هم آلت موسیقی نای بر اساس این آهنگها ساخته شده آن‌چنان‌که ارغنون را با توجه به صداهای سوراخهای منقار ققنوس ساخته‌اند. دیگر اینکه به لحاظ آوایی نام «سیرانس» به ققنوس شباهت دارد.

در *عجایب‌المخلوقات* قزوینی در توصیف عنقا به یکی دو ویژگی مشابه با ققنوس اشاره شده است. مثلاً این مرغ نیز هزار و هفتصد سال عمر می‌کند و پس از تخم‌گذاری و برآمدن جوجه‌هایش، یکی از دو عنقای نر یا ماده خود را می‌سوزانند (ر.ک: کمونی قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۳۴ و ۶۳۵). شهرزوری در *شجره‌الهیة* مرغی به نام قاقی را معرفی کرده که بانگ زیبایی دارد و هنگام فرا رسیدن مرغش به بهترین نوا بر خود نوحه می‌کند تا بمیرد (ر.ک: شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۴۰). به سبب شباهت این رفتار قاقی با ققنوس او در توضیح ققنوس نوشته که نمی‌داند ققنوس همان قاقی است یا نه و افزوده که بعضی کتب این دو را یکی انگاشته‌اند (ر.ک: همان: ۵۴۱). میر محمد قزوینی استرآبادی (قرن ۱۱ ه.ق) در کتاب بحیره از مرغی به نام «عطوس» در بیشه‌های شرق نام برده و نوشته که «او نیز مثل ققنس بر آتش عاشق است» و سپس بعضی خصوصیات ققنوس را به آن نسبت داده از جمله: نداشتن جفت، عمر پانصد ساله، گرد آوردن دارچینی و خودسوزی، افتادن کرم در خاکستر او پدید آمدن عطوس دیگر (ر.ک: پیربایار، ۱۳۸۷: ۳۳، زیرنویس ۵ مترجم).

در کتاب *هفت کشور یا صورالاقالیم* (تألیف ۷۴۸ ه.ق) سمندر با ویژگی‌های ققنوس معرفی شده است «و از جمله عجایبات یکی آن‌که در آنجا سمندر است... جماعتی بر آنند

که او بچه نمی‌کند و او را هزار سال عمر است و چون وقت مرگش باشد هیمه بسیار جمع می‌کند و آتش در آن هیمه می‌اندازد و خود را در آن می‌سوزد. بعد از آن باران بر خاکستر او می‌بارد به امر پروردگار از آن خاکستر سمندری دیگر ظاهر شود همانا تا حقیقتی ندارد» (هفت کشور یا صورالاقالیم، ۱۳۵۳: ۳۰). سمندر جانوری متفاوت از ققنوس است (برای آگاهی کامل درباره سمندر، ر.ک: شهیدی، ۱۳۷۰: ۵۶۵-۵۷۲؛ کاظمی، ۱۳۹۶: ۵۹۰-۵۹۳) و چون در معتقدات قدیمی بازتاب یافته در متون، مانند ققنوس با «آتش» پیوند دارد و شناخته شده‌ترین خصوصیت آن نسوختن در آتش است، در صورالاقالیم به نادرست با ققنوس یکی پنداشته شده و درآمیخته است.

در شماری از نوشته‌های معاصران درباره ققنوس این مرغ با فونیکس (Phoenix) در فرهنگ و ادب اروپایی مقایسه یا حتی یکی تلقی شده است. ظاهراً کهن‌ترین یا دست‌کم یکی از قدیمی‌ترین گزارشها درباره فونیکس در تاریخ هرودوت (۴۸۵ یا ۴۸۴ ق.م- ۴۲۵ ق.م) است که در مبحث جانداران مصر از آن نام برده و نوشته که فقط تصویر این جانور را دیده است. او به نقل از اهالی هلیوپولیس اشاره کرده که ققنوس هر پانصد سال پس از مرگ پدرش در مصر ظاهر می‌شود و مرغی است شبیه عقاب. معتقد بودند که این مرغ لاشه پدرش را در لایه‌ای از صمغ از عربستان به معبد خورشید می‌آورد و در آنجا دفن می‌کند (ر.ک: هرودوت، ۱۳۸۹: ج ۱/ ۲۶۸ و ۲۶۹). اوید (۴۳ ق.م- ۱۸ یا ۱۷ ق.م) در کتاب دگردیسی چنین آورده که آشوریان این پرنده را فونیکس می‌نامند و او در پنجاه سالگی آشیانه‌ای از گیاهان برای خود می‌سازد و در آنجا می‌میرد و فونیکسی دیگر از پیکر او جدا/ زاده می‌شود و پیکر پدرش را به پرستشگاه خورشید می‌برد (ر.ک: اوید، ۱۳۸۹: ۴۶۳). از دیگر مأخذ باستانی، پلینی رومی در کتاب تاریخ طبیعی (۷۷ م) عمر فونیکس را پانصد و چهل سال نوشته و اشاره کرده که او از عربستان به مصر آمده (ر.ک: Ferber, 2007: 154). فلیوستراتوس یونانی (۱۷۰-۲۴۵ م) خاستگاه فونیکس را سرزمین هند دانسته و این نکته را افزوده که این مرغ در پایان عمر در آشیانه‌اش بر خود نوحه‌سرایی می‌کند (ر.ک: ibid). تاکتیکوس هم از باور مردم بعضی شهرها درباره عمر ۱۴۶۱ ساله فونیکس و در آتش انداختن این پرنده لاشه پدرش را در معبد خورشید سخن گفته است (ر.ک: ibid).

گویا نخستین بار از سده چهارم میلادی به بعد و در اشعار کسانی مانند کلودیان و لاکتاتیوس به مضمون خودسوزی فونیکس در آتش اشاره و توجه شده است (ر.ک: وارنر، ۱۳۸۷: ۵۲۹). فونیکس که سابقه ذکر حداقل دو هزار و پانصد ساله در منابع غربی

دارد از دیرباز مورد توجه شعرا و نویسندگان جهان قرار گرفته و در فرهنگ و ادبیات کشورهای مختلف، مفاهیم و دلالت‌های نمادین متنوعی یافته است که موضوع بحث این مقاله نیست<sup>۹</sup> و برای نشان دادن چگونگی گسترش و تنوع افسانه‌های مربوط به آن فقط به این نمونه اشاره می‌شود که ظاهراً در بعضی روایت‌های ترکی، این مرغ افسانه‌ای یا پرنده‌ای همسان آن چهل و نه بار خود را می‌سوزاند و باز زنده می‌شود (ر.ک: دلاشو، ۱۳۸۶: ۲۰۶ و ۲۰۷).

در موضوع «ققنوس و فونیکس» اولین وجه تشابهی که مورد توجه برخی محققان واقع شده نام این دو مرغ است. در همین جا باید خاطر نشان کرد که همان‌گونه که دکتر شفیع کدکنی هم نوشته‌اند احتمالاً به لحاظ ریشه‌شناسی میان دو واژه ققنس/ ققنوس و فونیکس رابطه‌ای وجود ندارد (ر.ک: عطّار، ۱۳۸۳: ۶۴۹ تعلیقات) اما همان‌گونه که ققنس/ ققنوس شاید معرب واژه‌ای یونانی است لغت Phoenix هم از phoinx یونانی گرفته شده که هم با purple به معنای «رنگ ارغوانی» مرتبط است و هم با phoinós در معنی «قرمز خونی» (ر.ک: آیتو، ۱۳۸۶: ۸۷۸). علاوه بر منشأ یونانی نام این دو مرغ، معنای اصلی واژه‌های مربوط به نام آنها نیز در ریشه با «رنگ» پیوند دارد. «فونیکس» با «قرمز ارغوانی» و ققنس چنان‌که دیدیم با «سفید».

از دیگر ویژگی‌های مشترک و مشابه ققنوس و فونیکس، محل زندگی این مرغان و خاستگاه داستانی آنهاست. هرودوت از ظهور فونیکس در مصر گزارش داده و آتیفان، کمدی‌سرای یونانی سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد، در شعری سروده که «می‌گویند فونیکس در هلیوپولیس یافت می‌شود» (به نقل از آتانیس، ۱۳۸۶: ۶۱). هلیوپولیس/ پولیس در یونانی به معنای «معبد خورشید» و یکی از شهرهای باستانی مصر است (ر.ک: همان: ۱۰۴). همین اشارات موجب شده که بعضی از محققان معاصر غربی اصل اسطوره فونیکس را مربوط به مصر بدانند (برای نمونه، ر.ک: هایت، ۱۳۹۴: بخش یکم / ۴۲۰؛ یادداشت ۲۸؛ Ferber, 2007: 154). دکتر خالقی مطلق هم که توصیف گرشاسپ‌نامه را از ققنوس درباره فونیکس دانسته و در واقع این دو مرغ را یکی انگاشته‌اند معتقدند که این روایت افسانه‌ای مصری است (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۴۴۰). در کنار این دیدگاه مشهور و غالب، اشاره هرودوت و پلینی به آمدن فونیکس از عربستان به مصر و تصریح فیلوستراتوس به منشأ هندی فونیکس این فرضیه را هم پیش نهاده که شاید فونیکس و افسانه او شرقی باشد (برای نمونه، ر.ک: Jones, 1995: 347). اشارات بیشتر منابع فارسی و عربی به زندگی ققنوس

در هند (و پرندۀ ققنوس وار البلدان و عطقوس عجایب‌الدنیا در مشرق) با این نوشته‌ها درباره خاستگاه فونیکس مشابه و سنجیدنی است. ضمن اینکه رومی و یونانی خوانده شدن ققنوس در معدودی از مآخذ فارسی و عربی نیز همسان منشأ غربی فونیکس به‌ویژه نخستین گزارشهای آن در آثار نویسندگان رومی و یونانی است.

فونیکس در بعضی اشارات کهن (نوشته‌های هرودوت، اوبید و تاکتیکوس) با «پرستشگاه خورشید» مرتبط است و لاشۀ پدرش را بدان‌جا می‌آورد. در البلدان ابن‌فقیه و عجایب‌المخلوقات طوسی هم اغینیلوس - که به زبان رومی اعطقوس خوانده می‌شود و بسیار شبیه ققنوس است - در شهر «مدینه‌الشمس» است که «اهل این مدینه آفتاب پرستند» (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۲). فونیکس هم مانند ققنوس عمری طولانی دارد و در اساطیر و باورهای غربی سالهای عمر او ۳۵۰، ۵۰۰، ۱۰۰۰، ۱۴۶۱ و حتی ۷۰۰۰ سال نوشته شده است (ر.ک: Coleman. 2007: 827). از این میان پانصد و هزار سال با عمر ققنوس در مآخذ فارسی و عربی یکسان است. فونیکس در اشاره فیلوستراتوس همچون ققنوس در پایان عمر بر خود زاری می‌کند و گویا از سده چهارم میلادی به بعد خودسوزی نیز به او نسبت داده شده که مشابه معروف‌ترین ویژگی ققنوس است. اینکه نوشته‌اند در هر زمان فقط یک فونیکس وجود دارد (ر.ک: Jones, 1995: 347) همان نکته‌ای است که در المعتبر بغدادی درباره ققنوس آمده. مهم‌ترین تفاوت فونیکس با ققنوس این است که در حدود جستجوهای نگارنده گویا در روایات و ادبیات غربی به خوش‌آوازی فونیکس و داشتن نواهای متعدد اشاره‌ای نشده است.

### ۳. نتیجه‌گیری

افسانه ققنوس / ققنس در فرهنگ و ادب ایران روایتی وام‌گرفته‌شده از دیگران (اساطیر و داستانهای سایر ملل) است اما این افسانه چه بنابر نوشته‌های کهن یونانی و نظر پذیرفته‌شده‌تر معاصران، خاستگاه مصری داشته و چه طبق منابع قدیم فارسی و عربی مربوط به هند باشد، محتملاً پرداخت نهایی آن با ویژگی‌ها و توصیفات دقیق و متعددی که در متون داستانی و غیر داستانی فارسی و عربی می‌بینیم عموماً محصول جغرافیای فرهنگی ایران است و راویان و مدوتان ایرانی که به استناد معرفی این مرغ در البلدان ابن‌فقیه و گرشاسپ - نامه حنّاق از سده‌های سوم و چهارم (و شاید از دوره ساسانیان) با ققنوس آشنا بوده - اند، خصوصیتی را به این پرندۀ نسبت داده‌اند که همه آنها در گزارشهای غربی مربوط به

فونیکس به‌عینه دیده نمی‌شود. بررسی بود و نبود و چگونگی ذکر نام و اوصاف این مرغ در متون هندی و مقایسه آن با مآخذ فارسی و عربی - که در این مقاله استخراج و بحث شده - موضوعی است که باید متخصصان زبان، ادبیات و فرهنگ هندی بدان پردازند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. نگارنده مطلبی را که هدایت از *نزهة القلوب* مستوفی نقل کرده است در این متن نیافت.
۲. نام و مشخصات این منابع برای آگاهی علاقه‌مندان و جویندگان به ترتیب تاریخ چاپ آنها آورده می‌شود: قدمگاهی، نسرین؛ «اسطوره ققنوس»، *مجله تابران*، سال دوم، شماره هشتم، سال ۱۳۸۰، صص ۴۸-۵۶؛ محبوب، محمدجعفر؛ «مرغان افسانه‌ای»، *ادبیات عامیانه ایران*، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، تهران، چشمه، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ ثروتیان، بهروز؛ «ققنس»، *نامه معانی*، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۳، صص ۳۲۳-۳۳۴؛ حجازی، بهجت‌السادات؛ «بازآفرینی اسطوره‌های سیمرغ و ققنوس»، *مطالعات عرفانی*، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۸۸، صص ۱۳۹-۱۴۳؛ *دانشنامه دانش‌گستر*، زیر نظر علی رامین، کامران فانی و محمدعلی سادات، تهران، مؤسسه علمی - فرهنگی دانش‌گستر، ۱۳۸۹، ج ۱۲، صص ۳۸۷ و ۳۸۸؛ خدیو، هادی و هادی حاتمی؛ «نگاهی به ققنوس در ادبیات ایران با تحلیل داستان ققنوس از سلویا تانردوارنر»، *پژوهشهای نقد ادبی و سبک‌شناسی*، سال دوم، شماره ۱ (پیاپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰، صص ۳۰-۳۶.
۳. ساخت جمله مربوط در *عجایب المخلوقات* به گونه‌ای است که به نظر نگارنده نمی‌توان این واژه را «به‌نحس» در معنای «شوم/منحوس» خواند و قرائت «بنحس» به معنای نامی برای آن مرغ محتمل‌تر می‌نماید. ضبط «بنحس» در *البلدان* نیز اسم خاص بودن آن را تأیید می‌کند.
۴. چون پیشتر به توصیفات ققنوس در این منابع ارجاع داده شده و شماره جلد و صفحه مطالب مربوط معلوم است در اینجا و برخی موارد دیگر در دنباله مقاله از تکرار ارجاعات پرهیز شده.
۵. در *تحفه الغرائب* جانوری به نام «ارس» معرفی شده که بر شاخش چهل و دو سوراخ دارد و از آنها آواز خوش برمی‌آید. الحاسب طبری نوشته که در کتب متعددی آمده که افلاطون یکی از این جانوران را می‌گیرد و شاخ آن را جدا می‌کند و این شاخ نزد شاگردان او به یادگار می‌ماند. هرگاه باد بر آن شاخ می‌وزید نواهای شاد یا غمگین از آن به گوش می‌رسید (ر.ک: الحاسب طبری، ۱۳۹۱: ۱۲۳ و ۱۲۴) می‌بینیم که در این منبع قدیمی نیز میان افلاطون و سوراخهای آهنگ - خیز شاخ موجودی مشابه ققنوس ارتباط ایجاد شده است.

۶. برای دیدن بخشی از این لغات و معانی آنها، ر.ک: طاهر، غلامرضا؛ فرهنگ لغات طبّی یونانی در کتابهای فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

۷. نگارنده برای جستجوی شواهد کاربرد ققنوس / ققنس در متون، افزون بر منابع چاپی از پیکره زبانی فرهنگستان و شماری از نرم‌افزارها نیز استفاده کرده که نام و مشخصات آنها در فهرست مآخذ داده شده است.

۸. برای ملاحظه سایر شواهد، ر.ک: احمدی، عباس؛ جمله‌های معترضه، تهران، تکا، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸؛ اکبری (سمن)، حسین؛ «چاره»، نقد و بررسی کتاب تهران، شماره ۳۵، بهار ۱۳۹۱، ص ۷۷؛ اکرامی، محمود؛ ... این کتاب اسم ندارد، تهران، تکا، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۱۹؛ امینی، سودابه؛ سکوت سرمه‌ای، تهران، تکا، ۱۳۸۸، ص ۳۱۷؛ باقری، عباس؛ نه پنجره نه ای کاش، تهران، تکا، ۱۳۸۶، ص ۲۹۹؛ بهرامی شهنی، حبیب‌الله؛ عاشقانه‌های جنوبی، تهران، نیلوفران، ۱۳۸۹، ص ۸؛ بهمنی، محمدعلی؛ مجموعه اشعار، تهران، نگاه، ۱۳۹۰، صص ۱۱۲ و ۷۳۰؛ پورنامداریان، تقی؛ رهروان بی‌برگ، تهران، سخن، ۱۳۸۲، ص ۹۴؛ جاودانی، امید؛ «ققنوس مرگ»، نقد و بررسی کتاب تهران، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۹۱، ص ۴۸؛ حسن‌لی، کاووس؛ «پنجره»، رستگار منصور، به کوشش امیر مهرابی، شیراز، نوید شیراز، ۱۳۹۶، ص ۵۰؛ رضایی‌نیا، عبدالرضا (گردآورنده)؛ از حنجره‌های شرقی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴ (شعر ابوطالب مظفری)؛ سلطانی طارمی، سعید؛ «زنی معادل گردآفرید و ته‌مینه»، تجربه، سال ششم، شماره ۴۲، نوروز ۱۳۹۵، ص ۲۱۴؛ شاهسواران احمدی، شیمیا؛ دختری مینیاتوری بودم، تهران، فصل پنجم، چاپ دوم، ۱۳۹۰، ص ۶۴؛ صباغ‌نو، امید؛ تاریخ بی‌حضور تو یعنی دروغ محض، تهران، فصل پنجم، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، ص ۳۶؛ صمدیان، عبدالله؛ با تو با او، تهران، تصویر ایران، ۱۳۹۳، ص ۷۲؛ فرجی، مهدی؛ شب بی‌شعر، تهران، تکا، ۱۳۸۷، ص ۸۸؛ قزوه، علی‌رضا (گردآورنده)؛ غزل معاصر ایران، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۹۱ و ۱۴۶ (اشعار بهروز سپیدنامه و هادی محمدزاده)؛ کاظمی، محمدکاظم؛ قصه سنگ و خشت، تهران، کتاب نیستان، چاپ چهارم، ۱۳۸۶، ص ۶۱؛ کتاب هفته‌نخب، دوره جدید، شماره ۲۶ و ۲۷، دوازدهم اسفند ۱۳۹۳، ص ۱۶۳ (شعر روزبه مانی)؛ کسرائی، سیاوش؛ از آوا تا هوا، تهران، نشر کتاب نادر، ۱۳۸۶، ص ۳۴۸؛ گل‌مرادی، شیرین‌علی (گردآورنده)؛ غزلهای باغ ارغوان، تهران، خورشید باران، ۱۳۸۴، صص ۳۳، ۱۲۹ و ۱۵۲ (اشعار حسین اسرافیلی، مرحوم حسن حسینی و حمید خصلتی)؛ محبّی، مسلم؛ بعد از تو من به درد خودم هم نمی‌خورم، تهران، فصل پنجم، ۱۳۸۹، ص ۴۴؛ مظفری ساوجی، مهدی؛ غزل اجتماعی معاصر، تهران، نگاه، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۵۷۵ (شعر عبدالحمید ضیایی)؛ مهاجر، نجف‌علی؛ فرهنگنامه زنان پارسی‌گوی، تهران، اوحدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۶ (شعر بنفشه آزاده)؛ مهدی‌نژاد، امید؛ «رجز»، از نو غزل، به اهتمام حوزه هنری استان تهران، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۶، ص ۱۵۳.

۹. درباره فونیکس در آثار شعرا و نویسندگان غربی و معانی نمادین آن برای نمونه، ر.ک: بورخس، خورخه لوئیس؛ فرهنگ موجودات خیالی، ترجمه مهرا کندری، تهران، میترا، ۱۳۹۳، صص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ بولفینچ، تامس؛ عصر افسانه، ترجمه مهرداد ایرانی طلب و کافیه نصیری، تهران، قطره، ۱۳۷۷، صص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ جابز، گرتود؛ سمبل‌ها (کتاب اول: جانوران)، ترجمه و تألیف: محمدرضا بقاپور، ناشر: خود مترجم، ۱۳۷۰، صص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ سرلو، خوان ادواردو؛ فرهنگ نمادها، مترجم دکتر مهرانگیز اوحدی، تهران، دوستان، ۱۳۸۹، ص ۶۰۵؛ شوالیه، ژان و آلن گریبان؛ فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران، جیحون، ۱۳۸۵، ج ۴، صص ۴۰۸-۴۱۱؛ فرای، نورتروپ؛ رمز کل: کتاب مقاس (ادبیات)، ترجمه صالح حسینی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۹، صص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ کوپر، جی. سی؛ فرهنگ نمادهای آیینی، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، علمی، ۱۳۹۲، صص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ هایت، گیلبرت؛ ادبیات و سنتهای کلاسیک (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب)، ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۹۴، بخش یکم، صص ۸۹-۹۴. فونیکس در فرهنگ و ادبیات جهان چنان مهم و مضمون‌ساز است که کتاب مستقلی نیز در حدود پانصد صفحه درباره آن تألیف شده که در اصل رساله دکتری مولف آن بوده است با این مشخصات: Van Den Broek, *The Myth of the Phoenix*, Leiden, E.J. Brill, 1972

## کتاب‌نامه

آتشی، منوچهر (۱۳۹۰). *مجموعه اشعار*، چاپ دوم، تهران: نگاه.

آثنایس (۱۳۸۶). *ایرانیات در کتاب بزم فرزندانگان*، برگردان و یادداشتها: دکتر جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

آذری اسفراینی، نورالدین حمزه (۱۳۸۹). *دیوان آذری اسفراینی*، تحقیق و تصحیح: دکتر محسن کیانی و سید عباس رستاخیز، تهران: کتابخانه مجلس.

آملی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۹). *نقائس الفنون فی عرایس العیون*، با مقدمه و تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیه.

آیتو، جان (۱۳۸۶). *فرهنگ ریشه‌شناسی انگلیسی*، ترجمه حمید کاشانیان، تهران: نشر نو و معین.

ابن‌رشد (۱۹۸۳). *تلخیص کتاب القیاس*، تحقیق از دکتر محمود قاسم و تکمیل از دکتر بترورت وهریدی، قاهره: الهیئه المصریه.

ابن‌سهلان الساوی، عمر (۱۳۸۳). *البصائر النصیریة فی علم المنطق*، مقدمه و تحقیق از حسن مراغی، تهران: شمس تبریزی.

ابن‌فقیه (۱۴۱۶). *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.



- ابن‌محدث تبریزی (۱۳۹۷). *عجایب‌الدنیا*، تصحیح و تحقیق: علی نویدی ملاطی، ترجمه مقدمه و تعلیقات چاپ مسکو: محسن شجاعی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن.
- اسدی، ابونصر (۱۳۱۷). *گرشاسپ‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: بروخیم.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴). *فهرست مقالات فارسی*، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی هروی، امیر صدرالدین (۱۳۸۳). *فتوحات شاهمی*، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انجو شیرازی، میر جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱). *فرهنگ جهانگیری*، ویرایش دکتر رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*، چاپ دوم، تهران: سخن.
- اوید (۱۳۸۹). *افسانه‌های دگردیسی*، ترجمه میر جلال‌الدین کزازی، تهران: معین.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۹۱). *نون جو و دوغ گو*، چاپ هفتم، تهران: علم.
- بدرالدین ابراهیم (۱۳۸۱). *فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا (فرهنگ لغات فرس (پنج بخشی))*، تصحیح و تحشیه دکتر حبیب‌الله طالبی، تهران: بازینه.
- بدر خزانه‌ای بکری بلخی، محمد بن قوام (۱۳۹۴). *بحر النضایل فی منافع الافاضل*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- براتی، پرویز (۱۳۸۸). *روایت، شکل و ساختار فانتزی عجایب‌نامه‌ها (به همراه متن عجایب‌نامه‌ای قرن هفتمی)*، تهران: افکار.
- بغدادی، ابوالبرکات (۱۳۷۳). *المعتبر فی الحکمه*، چاپ دوم، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۴). *مجموعه اشعار*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- بهمنی، محمدعلی (۱۳۹۰). *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه.
- پیربایار، ژان (۱۳۸۷). *رمز پردازی آتش*، ترجمه دکتر جلال ستاری، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- پیکره واژگانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی* (شامل واحدهای واژگانی ۱۴۳۷ متن).
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱). *برهان قاطع*، به اهتمام و حواشی دکتر محمد معین، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- تنوی، ملّا احمد (۱۳۸۲). *تاریخ النبی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تنوی، ملّا عبدالرشید (۱۳۸۶). *فرهنگ رشیدی*، تصحیح اکبر بهداروند، تهران: سیمای دانش.
- ترابی، ارکیده (۱۳۹۳). *عجایب‌المخلوقات فزونی در تصاویر چاپ سنگی میرزا علی‌قلی خوبی*، تهران: چاپ و نشر نظر.
- جوهرالذات* (۱۳۷۱). تهران: اشراقیه.

- جاحظ، ابوعثمان (۱۴۲۴). *الحيوان*، وضع حواشیه: محمد باسل عیون السود، الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الحاسب طبری، محمد بن ایوب (۱۳۹۱). *تحفه الغرائب*، تصحیح دکتر جلال متینی، تهران: کتابخانه مجلس.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۷۸). *دیوان*، تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ ششم، تهران: زوار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲). «یادداشت‌های افزوده»، *گل و نجهای کهن*، تهران: مرکز، صص ۴۳۹-۴۴۴.
- دانسرشت، اکبر (۱۳۳۸). «تحقیقی در قفس»، *راهنمای کتاب*، س ۲، ش ۲، شهریور، صص ۳۵۵-۳۵۶.
- دایرة المعارف فارسی* (۱۳۸۷). به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به انتشارات امیرکبیر.
- دقایقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۴۵). *راحه‌الارواح*، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران: دانشگاه تهران.
- دلاشو، م. لوفلر (۱۳۸۶). *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ترجمه دکتر جلال ستاری، چاپ دوم، تهران: توس.
- دمیری، کمال‌الدین محمد (۱۴۲۴). *حیاه الحيوان الكبرى*، وضع حواشیه و قلم له: احمد حسن بسج، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- دُنسیری، شمس‌الدین محمد (بی‌تا). *نوادیر التبادیر لتحفه البهادر*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۶۳). *غیاث‌اللغات*، به کوشش دکتر منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- سروری (۱۳۴۱). *مجمع‌الفرس*، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۵). *رسائل شیخ اشراق*، به تصحیح و مقدمه هنری کرین، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- شاد، محمدپادشاه (۱۳۳۵). *فرهنگ آندراج*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- شبابی، عزیز (۱۳۷۷). «قنوس طرفه مرغی در هیبت آتش»، *آموزش زبان و ادب فارسی*، س ۱۲، ش ۴۷، تابستان، صص ۶۰-۶۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵). *آینه‌ای برای صداها*، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۴). «قنوس»، *بخارا*، ش ۱۰۵، فروردین - اردیبهشت، ص ۷۳.
- شهرزوری، شمس‌الدین (۱۳۸۳). *رسائل الشجرة الالهیه فی علوم الحقایق الربانیه*، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.

- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۵۸). *توضیح الملل (ترجمه الملل و النحل)*، تحریر نو: مصطفی بن خالقداد هاشمی عباسی، با مقدمه و تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، تهران: شرکت افست (سهامی عام).
- شهمردان بن ابی الخیر (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه علائی*، تصحیح دکتر فرهنگ جهان‌پور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۰). «سمندر»، *یکی قطره باران (جشن‌نامه استاد عباس زریاب خویی)*، به کوشش دکتر احمد تفضلی، تهران: نشر نو، صص ۵۶۵-۵۷۲.
- شیرمحمدیان، بهرام و دادجان عابدزاده (۱۹۹۶). *قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمانان شاهنامه*، تاجیکستان: سفارت جمهوری اسلامی ایران.
- شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۱۵). *بستان‌السیاحه*، تهران: چاپخانه احمدی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۶). *تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی.
- طرزی‌افشار (۱۳۹۳). *دیوان*، تصحیح دکتر فاطمه مدرسی و دکتر وحید رضایی حمزه‌کندی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد پژوهشی شهریار.
- طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۷). *عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). تصحیح سجاد آیدنلو، تهران: به‌نگار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۴). *منطق‌الطیر*، به اهتمام سید صادق گوهرین، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۳). *منطق‌الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی - کدکنی، تهران: سخن.
- عقبلی‌علوی، سید محمدحسین (۱۳۹۰). *مخزن‌الادویه*، تحقیق و تصحیح محمدرضا شمس اردکانی، روجا رحیمی و فاطمه فرجامند، تهران: دانشگاه علوم پزشکی.
- غفاری کاشانی، احمد بن محمود (۱۴۱۴). *تاریخ نگارستان*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۸). *المنطقیات للفارابی*، تحقیق و مقدمه از محمدتقی دانش‌پژوه، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی.
- قاسم انوار، علی بن نصیر (۱۳۹۳). *دیوان*، تصحیح دکتر حسن نصیری جامی، تهران: مولی.
- قصه مهر و ماه* (۱۳۸۹). به کوشش محمدحسین اسلام‌پناه، تهران: چشمه.
- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵). *شرف‌نامه منیری یا فرهنگ‌نامه ابراهیمی*، تصحیح دکتر حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- کاظمی، مرضیه (۱۳۹۶). «سمندر»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ج ۲۴، صص ۵۹۰-۵۹۳.
- کسرای، سیاوش (۱۳۸۶). *از آوا تا هوای آفتاب*، تهران: نشر کتاب نادر.
- کمونى قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۹۰). *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، برگردان به فارسی از مترجمی ناشناخته، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- لاهوری، محمدرضا (۱۳۷۷). *مکاشفات رضوی*، به کوشش کوروش منصوری، تهران: روزنه.
- لطفی‌نیا، حیدر (۱۳۸۸). *حماسه‌های قوم کرد*، تهران: سمیرا.
- محمدی، محمدحسین (۱۳۸۵). *فرهنگ تلمیحات شعر معاصر*، چاپ دوم، تهران: میترا.
- مرتضی‌الزبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴). *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر.
- معین، محمد (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- مقریزی، احمد بن علی (۱۴۲۲). *المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار*، مصحح سید ایمن فواد، لندن: مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامی.
- مقیم تویسرکانی، محمد (۱۳۶۲). *فرهنگ جعفری*، تصحیح و تحشیه سعید حمیدیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- منزوی، حسین (۱۳۸۹). *مجموعه اشعار*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۴). *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: ثالث.
- میرزا قاسم تبریزی (زاهد) (۱۳۸۹). *دیوان غزلیات*، تصحیح دکتر عبدالله واثق عباسی و سهیلا مرادقلی، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان با همکاری نشر مرن‌دیز.
- نادرپور، نادر (۱۳۸۲). *مجموعه اشعار*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- ناظمی، لطیف (۱۳۹۰). «مرگ قنقس»، *بخارا*، ش ۸۴، آذر-دی، ص ۲۲۷.
- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی (متن ۲۷۶ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار تراش ۲ (متن ۲۸۳ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام ۲ (متن ۴۱۴ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار درج ۴ (بزرگترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم و نثر ادبی) (۱۳۹۰)، تهران: مؤسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- نرم‌افزار عرفان ۳ (متن کتاب ۱۰۵)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار قاموس النور ۲ (متن کتاب ۴۰)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار کتابخانه جامع طب (متن ۹۳۵ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار کتابخانه حکمت اسلامی (متن ۲۱۰ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار نورالسیره ۲ (متن کتاب ۸۳)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

- نصیرالدین طوسی (۱۳۷۵). *شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات*، قم: نشر البلاغه.
- نفیسی (ناظم الاطبایا)، علی اکبر (۱۳۵۵). *فرهنگ نفیسی*، تهران: کتابخانه خیتام.
- نگارستان عجائب و غرائب* (۱۳۴۱). با مقدمه استاد محیط طباطبایی، تهران: کتابفروشی ادبیه.
- وارنر، رکس (۱۳۸۷). *دانشنامه اساطیر جهان*، برگردان دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ دوم، تهران: اسطوره.
- وهابی، نسیم (۱۳۷۵). «ققنوس»، *دانشنامه ادب فارسی*، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ج ۱ (آسیای میانه)، صص ۶۹۱ و ۶۹۲.
- هایت، گیلبرت (۱۳۹۴). *ادبیات و ستهای کلاسیک (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب)*، ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- هدایت، صادق (۱۳۸۵). *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، گردآورنده: جهانگیر هدایت، چاپ ششم، تهران: چشمه.
- هرودوت (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: اساطیر.
- هفت کشور یا صورالاقالیم* (۱۳۵۳). تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.

Coleman, J.A (2007). *The Dictionary of Mythology*, London: Arcturs

Ferber, Michael (2007). *A Dictionary of Literary Symbols*, second edition, United Kingdom: Cambridge University Press

Jones, Alison (1995). *Larousse Dictionary of World Folklore*, Britian: Larousse plc.